

عوامل فهم متن

در دانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط از دیدگاه
پل ریکور و محقق اصفهانی

سید حمیدرضا حسنی



انتشارات هرمس

انتشارات هرمس

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

مجموعه ادب فکر - فلسفه و کلام ۶۷

عوامل فهم متن
در دانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط
از دیدگاه پل ریکور و محقق اصفهانی
تألیف: سید حمیدرضا حسنی
چاپ اول: ۱۳۸۹
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان
چاپ: نخسته
همه حقوق محفوظ است.

بر شناخته: حسنی، سید حمیدرضا، ۱۳۴۶ -
عنوان و نام پدیدآور: عوامل فهم متن در دانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط
از دیدگاه پرفسور پل ریکور و محقق اصفهانی / سید حمیدرضا حسنی
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: پازده + ۲۱۶ ص (مجموعه ادب فکر - فلسفه و کلام، ۶۷).
شابک: 978-964-363-685-2
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
موضوع: هرمنوتیک
موضوع: هرمنوتیک - مطالعات تطبیقی
شناخته افزوده: اصفهانی، محمدحسین، ۱۲۵۷-۱۳۲۰.
شناخته افزوده: ریکور، پل، ۱۹۱۳-۲۰۰۵ م.
شناخته افزوده: Ricoeur, Paul
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ع ۵ ج ۲۴۱ BD
رده‌بندی دیویی: ۱۲۱/۶۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۹۳۰۲۳

فهرست

۱	 مقدمه
۱	 دانش هرمنوتیک در یک نگاه
۶	 اندیشه‌های هرمنوتیکی ریکور
۱۳	 علم اصول در یک نگاه
۱۴	 موضوع علم اصول
۱۶	 ادوار اصول فقه شیعه
۳۵	 اندیشه‌های اصولی محقق اصفهانی
۳۶	 کتاب حاضر در یک نگاه

بخش اول

عوامل فهم متن از دیدگاه پل ریکور

۴۷	 فصل اول: نقش متن در فهم متن
۴۳	 مدل متن از دیدگاه ریکور
۴۷	 مدل زبان‌شناسی ساختارگرا در یک نگاه
۴۸	 زبان‌شناسی «هم‌زمانی» و زبان‌شناسی «درزمانی»
۵۱	 تمایز بین زبان و گفتار
۵۲	 ساختارگرایی از نگاه ریکور
۵۴	 بنیانهای رویکرد ریکور به زبان
۵۶	 مدل زبان‌شناسی ریکور؛ گذر از نشانه‌شناسی به معناشناسی
۵۸	 تعریف دیسکورس و بیان ویژگیهای آن

۵۸		دیسکورس در لغت و اصطلاح
۶۰		دیسکورس در زبان‌شناسی
۶۴		تعریف دیسکورس از دیدگاه پل ریکور
۶۶		ویژگیهای دیسکورس از دیدگاه ریکور
۶۹		مراد از معنا در دیسکورس
۷۳		دیسکورس و پروژه ریکور
۷۳		چیستی متن از دیدگاه ریکور
۷۴		تعریف متن از دیدگاه ریکور
۷۵		تقدم دیسکورس گفتاری بر متن و بیان مراد از آن
۷۶		تفاوت خواندن و شنیدن
۷۷		تولد متن و تبعات آن
۸۲		استقلال و فاصله‌مندی متن
۸۸		تفاوتهای گفتار و نوشتار
۸۹		معیارهای سازنده متن
۹۹		عناصر تشکیل‌دهنده متن
۱۰۱		محکی متن
۱۰۲		اقسام محکی متن
۱۰۳		معنای متن و استعاره
۱۰۳		رابطه معناداری متن با استعاره
۱۰۴		نظریه ریکور در باب چیستی استعاره و نحوه پیدایش آن
۱۰۹		بیان ویژگیها و کارکردهای استعاره
۱۲۱		فصل دوم: نقش مؤلف و شرایط محیطی وی در فهم متن
۱۲۱		مروری بر دیدگاههایی در باب نقش مؤلف در فهم متن
۱۲۲		۱. دیدگاه سنتی هرمنوتیکی در غرب (هرمنوتیک زبان‌محور)
۱۲۳		۲. دیدگاه هرمنوتیکی عصر رمانتیسیسم (هرمنوتیک مؤلف‌محور)
۱۳۲		۳. دیدگاه ساختارگرا و نقش مؤلف در فهم متن
۱۳۴		۴. دیدگاه هرمنوتیک فلسفی (هرمنوتیک مفسر‌محور)
۱۳۷		۵. مغالطه قصدی
۱۴۱		نقش مؤلف در فهم متن از دیدگاه ریکور
۱۴۱		تفاوت بین زبان گفتاری و متن نوشتاری

۱۴۳	استقلال معنایی متن نوشتاری
۱۴۸	اقسام مؤلف از دیدگاه ریکور
۱۵۲	نقش مؤلف در ایجاد معنا، سبک و ژانر
۱۵۵	فصل سوم: نقش تفسیر و مفسر در فهم متن
۱۵۵	دور هرمنوتیکی
۱۵۶	صورت اساسی دور هرمنوتیکی
۱۵۷	دور هرمنوتیکی از دیدگاه شلایر ماکر
۱۶۲	دور هرمنوتیکی از دیدگاه دیلتای
۱۶۴	دور هرمنوتیکی از دیدگاه هایدگر
۱۶۸	دور هرمنوتیکی از دیدگاه گادامر
۱۷۰	نظریه تفسیری ریکور
۱۷۰	اصول نظریه تفسیری ریکور
۲۱۳	اعتبار و حجیت تفاسیر
۲۱۴	چگونگی امکان رویداد سوء فهم و تفسیر خطا از دیدگاه ریکور
۲۱۶	امکان کثرت‌گرایی در فهم متن و ساختارهای تبیینی متفاوت در آن
۲۱۹	مراد از معتبر بودن و شرایط پذیرش یک تفسیر از دیدگاه ریکور

بخش دوم

عوامل فهم متن از دیدگاه محقق اصفهانی

۲۲۵	درآمد
۲۲۹	فصل اول: نقش متن در فهم متن
۲۲۹	۱. وضع الفاظ و جایگاه آن در ایجاد معنا در متن
۲۳۰	۱-۱. حقیقت وضع
۲۳۲	۱-۲. اقسام وضع
۲۳۹	۲. نقش دلالت‌های لفظی متن در فهم آن
۲۳۹	۲-۱. دلالت تصویری متن
۲۳۹	۲-۲. دلالت تصدیقی متن
۲۴۱	۲-۳. نقش و جایگاه وضع الفاظ در ایجاد دلالت‌های متن

۲۵۰	۳. روابط بین لفظ و معنا
۲۵۲	۳-۱. اشتراک لفظی
۲۵۸	۳-۲. حقیقت و مجاز
۲۶۵	۳-۳. اقسام دلالت وضعی لفظی
۲۶۶	۴. اقسام کیفیات دلالت متن بر معنا
۲۶۷	۴-۱. مجمل
۲۶۸	۴-۲. مبین
۲۷۲	فصل دوم: نقش مؤلف در فهم متن
۲۷۲	الف) استعمال
۲۷۲	چستی استعمال
۲۷۷	تفکیک بین اراده‌های استعمالی، تفهیمی و جدی
۲۸۲	متعلق ارادات سه گانه
۲۸۲	تعلق ارادات سه گانه به مفردات
۲۸۳	ارکان استعمال
۲۸۹	استعمال لفظ و اراده نوع یا صف یا شخص آن
۲۹۵	استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد
۳۱۰	اقسام استعمال
۳۱۱	ب) دلالت
۳۱۱	نقش اراده مؤلف در دلالت متن و فهم آن
۳۲۰	مؤلف و کاربرد قرینه‌ها
۳۳۱	فصل سوم: نقش تفسیر و مفسر در فهم متن
۳۳۲	نقش مفسر به مثابه به کاربرنده قواعد و اصول لفظی کشف و فهم معنای متن
۳۳۴	اصالت حقیقت
۳۳۵	اصالت عموم
۳۳۵	اصالت اطلاق
۳۳۵	اصالت عدم تقدیر
۳۳۶	اصالت عدم نقل
۳۳۷	اصالت عدم اشتراک
۳۳۷	اصالت ظهور

۳۳۷	نقش مفسر و مداخلت پیش فرض های او در فهم متن
۳۴۰	حجیت و مدرکیت تفاسیر و تعین معنای متن
۳۴۲	حجیت ظهور متن
۳۴۳	موضوع حجیت ظهور
۳۴۷	چیستی حجیت در علم اصول
۳۵۱	مفسر و کشف ظهور متن
۳۵۱	۱. روش کشف ظهور متن
۳۶۰	۲. تشخیص مصادیق ظهور متن

بخش سوم
سنجش و ارزیابی

۳۷۱	درآمد
۳۷۵	۱. نقش متن در فهم آن
۳۷۵	الف) مدل متن
۳۸۱	ب) تعین معنای متن
۳۹۰	۲. نقش مؤلف در فهم متن
۳۹۶	۳. نقش تفسیر و مفسر در فهم متن
۳۹۶	۳-۱. نظریه تفسیری پل ریکور
۴۰۳	۳-۲. نظریه تفسیری محقق اصفهانی
۴۱۳	فهرست منابع
۴۱۳	منابع انگلیسی
۴۱۵	منابع فارسی
۴۱۵	منابع عربی
۴۱۷	واژه نامه

مقدمه

مسئله فهم متون نوشتاری و بررسی عناصر مؤثر بر آن، از مباحثی است که از زمانی که بشر برای انتقال پیام به یکدیگر به نگارش روی آورد، همواره مورد توجه دانشمندان در جوامع مختلف انسانی بوده است و به آن پرداخته‌اند. در این میان، دانش هرمنوتیک و نیز مباحث مربوط به کیفیت فهم متون مقدس دینی در حوزه‌های اسلامی، دو عرصه علمی است که از جهات متعددی قابل بررسی و انجام مباحث مقایسه‌ای است. علم اصول به مثابه مهمترین ابزار اجتهاد و فهم و استنباط گزاره‌های دینی، ارتباط وثیقی با دانش سمانتیک و نیز هرمنوتیک دارد؛ گرچه خاستگاه هرمنوتیک در غرب با مباحث علم اصول متفاوت است.

این نوشتار به بررسی عوامل فهم متن از منظر هرمنوتیک و از زاویه دیدگاه فیلسوف و هرمنوتیست معاصر فرانسوی، استاد پل ریکور (۱۹۱۳-۲۰۰۵)، و نیز از منظر دانش اسلامی اصول و از زاویه دیدگاه فیلسوف و فقیه و اصولی شهر، علامه شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ق)، خواهد پرداخت. اینک به عنوان مقدمه، اشاره مختصری به این دو علم و جایگاه این دو دانشمند در آنها خواهیم داشت. در خاتمه نیز به بررسی ویژگیهای این نوشتار اشاره خواهد شد.

دانش هرمنوتیک در یک نگاه

هرمنوتیک، دانشی است که به بحث در باب مبانی نظری تفسیر و فهم می‌پردازد. در ابتدا وظیفه عمده این دانش در غرب، تشریح مبانی نظری فهم

و تفسیر کتاب مقدس و تبیین اصول و قواعدی بوده است که مفسر به استناد آنها متون مقدس را شرح و تفسیر می‌کرد. اما هرمنوتیک‌های نظیر شلایرماخر و دیلتای، مبانی تفسیری کتاب مقدس را به فهم و تفسیر دیگر متون و به طور کلی به شناخت تمام صورتهای تفهّم و هرآنچه که نیازمند تفسیر باشد (علوم انسانی و اجتماعی)، تسری دادند و به این ترتیب هرمنوتیک توسعه یافت و وجهه غیردینی پیدا کرد. حتی دیلتای، هرمنوتیک را عهده‌دار ایجاد روش‌شناسی علوم انسانی، و تمایزبخش آن از علوم طبیعی دانست. با مطرح شدن دیدگاه‌های هایدگر و ظهور هرمنوتیک فلسفی، هرمنوتیک وارد عرصه جدیدی گردید و جایگاه هرمنوتیک به تفسیر حقیقت وجود آدمی «دازاین» ارتقا پیدا کرد. گادامر نیز شأن هرمنوتیک را تبیین ماهیت فهم انسانی دانست، اما با اندیشه‌های ریکور و برخی از منتقدان گادامر نظیر اریک هرش، مباحث روش‌شناختی هرمنوتیک، و بخصوص بحث فهم متن، به جایگاه رفیع خود در مباحث هرمنوتیکی بازگشت. ارائه دورنمایی از هرمنوتیک فلسفی و نیز هرمنوتیک ریکور، مستلزم شناخت جایگاه آنها در سیر تحولات تاریخی این علم در غرب است.^۱ شاید بتوان تاریخ طولانی دانش هرمنوتیک را به سه دوره قابل تقسیم دانست:

الف) هرمنوتیک کتاب مقدس

اولین دوره اندیشه‌های هرمنوتیکی (هرمنوتیک پیشامدرن) پیش از آنکه به مباحث فلسفی تمایل داشته باشد، به مباحث مربوط به فهم و تفسیر متون مقدس اختصاص داشته است. متن کتاب مقدس و فهم و تفسیر آن، کانون توجه هرمنوتیک قرون وسطی و پیش از آن بوده است. پیش‌فرض همه نحله‌های تفسیری در این دوره، وجود متن و نیاز به تفسیر برای اکتشاف معنا و نیز رفع ابهامات معنایی آن بوده است. ویژگیهای زیر را می‌توان به عنوان مشخصه بارز این دوره برشمرد:

1. cf: Hahn, Lewis Edwin, *The Philosophy of Paul Ricoeur*, pp. 59-69.

اول: هرمنوتیک کتاب مقدس، منفصل از مباحث فلسفی و الهیاتی بود، در حالی که فیلسوفان و متألهان (اگرچه بعضاً به طور غیرمستقیم) می‌بایست از روشهای تفسیری آگاه باشند.

دوم: شرایط و فضای حاکم بر هرمنوتیک کتاب مقدس، فضایی انتقادی نبوده است. این ویژگی که تا دوره هرمنوتیک مدرن نیز ادامه یافت، به مثابه نقیصه‌ای برای هرمنوتیک کتاب مقدس به حساب آمده است که از توان و پتانسیل هرمنوتیک در نقادی فلسفه بهره‌برداری مناسبی نشده است.

سوم: به‌وغم اینکه تاریخ فلسفه و الهیات در غرب، هم دارای ریشه‌های یونانی و هم دارای ریشه‌های یهودی-مسیحی بوده است، اما هرمنوتیک کتاب مقدس عمدتاً بر سنت یهودی-مسیحی گرایش دارد. این بدان معناست که گرچه فلسفه بر مقولات متأفیزیکی و غیرتاریخی متکی بوده، اما هرمنوتیک کتاب مقدس بیشتر گرایشی واقع‌گرا و تاریخی داشته است.

نکته قابل توجه در باب ویژگیهای مذکور این است که این عوامل، نقش عمده‌ای در شکل‌گیری هرمنوتیک ریکور و جایگاه آن در هرمنوتیک فلسفی داشته است.

ب) هرمنوتیک مدرن

هرمنوتیک مدرن، اشاره به مباحثی دارد که در باب هرمنوتیک در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در غرب شکل گرفت. هرمنوتیک مدرن هم موجب توسعه این دانش و هم موجب روی‌آوری از مباحث صرفاً دینی به دیگر عرصه‌ها شد و هرمنوتیک را به مثابه روشی مطرح ساخت که تعیین‌کننده و شکل‌دهنده علوم اجتماعی و انسانی، متمایز از علوم طبیعی، باشد. فردریش شلایرماخر و ویلهلم دیلتای، دو بنیانگذار اصلی هرمنوتیک مدرن محسوب می‌شوند. از ویژگیهای این دوره، تغییرات اساسی است که

در مباحث فلسفی رخ داد: تغییر در موضوع (که دیگر بر تاریخ دینی، تمرکز نداشت)، تغییر در روش (که دیگر بر تفسیر متن، متمرکز نبود)، و تغییر در گرایش (از رویکرد الهی و دینی به رویکردهای سکولار و انسان‌محور).

هرمنوتیک مدرن نیز کاملاً تحت تأثیر این تغییرات پدید آمد. از این رو گرچه مباحث دینی همواره مهمترین دلمشغولی شلایرماخر را تشکیل می‌داد، اما او این نیاز را احساس می‌کرد که دانش هرمنوتیک را عامتر و با روشی فلسفی‌تر ارائه کند. بدین رو هرمنوتیک در این دوره مشتمل بر مجموعه روشهای عامی گردید که برای فهم هرگونه متن یا موضوع تاریخی‌ای، روشی عام و فلسفی ارائه می‌کند. افزون بر این، هرمنوتیک در این دوره به مثابه روش خاصی معرفت نفس فلسفی مطرح گردید. در نتیجه پدید آمدن این روند جدید، مدعی انسان‌گرا از هرمنوتیک به وجود آمد. با ایجاد این توسعه در هرمنوتیک، و برون رفت از نگاه صرفاً دینی به آن، که تنها فهم و تفسیر کتاب مقدس را وجهه همت خود داشت، گرچه متن و تاریخ، همچنان مورد توجه و تأمل هرمنوتیک قرار داشت، اما در این دوره، فهم متن به عنوان روشی برای فهم وجود انسان مطرح گردید.

رویکرد هرمنوتیک دیلتای نیز به عنوان یکی از قطبهای این دوران، در همین راستا قابل ارزیابی است. تمایز تأثیرگذاری که وی بین علوم طبیعی و علوم انسانی گذارد، زمینه ساز مباحث و چالشهای دامنه‌داری در این راستا گردید. با طرح مباحث دیلتای، در قبال رویکردها و روشهای مستقلی که در باب پدیده‌های طبیعی و فیزیکی به کار گرفته می‌شد، هرمنوتیک نیز به مثابه روش علوم انسانی مطرح شد.

ج) هرمنوتیک معاصر

هرمنوتیک معاصر که در واقع، توسعه هرمنوتیک مدرن در قرن بیستم است، با سه فیلسوف مهم این قرن در این رشته، یعنی مارتین هایدگر، هانس

گئورگ گادامر و یل ریکور شناخته می‌شود. هریک از این سه، جایگاه بلند و منحصر به فردی در حوزه فلسفه هرمنوتیکی به خود اختصاص داده‌اند. تأثیرپذیری از پدیدارشناسی هوسرلی از یک سو و توجه به انتولوژی انسانی، دو مشخصه این دوره از هرمنوتیک به شمار می‌رود. از این رو اگر بخواهیم به لحاظ تاریخی، اشاره‌ای کوتاه و مختصر به جریانهای موجود در هرمنوتیک معاصر داشته باشیم، به گونه‌ای که به رغم اختلافات موجود، بتوان آنها را از دیگر نحله‌های هرمنوتیکی متمایز کرد، موارد زیر را می‌توان به مثابه عناصر مشترک آنها برشمرد:

با مروری بر هرمنوتیک معاصر (هرمنوتیک فلسفی)، اولین نکته‌ای که به چشم می‌خورد، این است که «پدیدارشناسی»، نقشی اساسی به عنوان پیش‌زمینه مشترک آن ایفا می‌کند، به گونه‌ای که می‌توان دانش هرمنوتیک معاصر را روندی پدیدارشناختی (فنونولوژیکال) دانست؛ دومین عنصر مشترک هرمنوتیک پدیدارشناختی معاصر را می‌توان در این وجه دانست که رویکردی انتولوژیک دارد و (گرچه در معنایی محدود) بر هرمنوتیک وجود انسانی، تأکید دارد؛ و بالاخره سومین وجه مشترک هرمنوتیک معاصر، این است که در ابعاد انتولوژیک خودنه‌تها به پدیدارشناسی، بلکه عمیقاً به رویکردی تاریخی تمایل دارد. بررسی مسئله «سنت» (Tradition) — که البته گادامر و هایدگر (نسبت به ریکور) در این مورد به هم نزدیک‌ترند — از محورهای اساسی دانش هرمنوتیک معاصر به شمار می‌آید.

از این رو هرمنوتیک معاصر برخلاف سنت پیشینش، دیگر وقف فهم و تفسیر کلام یا متون نوشتاری نگردید. همچنین در آن، برخلاف دیدگاه هرمنوتیکی رماتیک، از شلایرماخر گرفته تا دیلتای، هدف از فهم بر ارتباط با فرد دیگر (مؤلف یا متکلم) و یا روان‌شناسی فرد دیگر، منوط نبود. دانش هرمنوتیک فلسفی هایدگر و گادامر، فضایی را فراروی مباحث هرمنوتیکی گشود که بسیار گسترده‌تر و بنیادی‌تر از فضای مورد نظر دیلتای بود، که صرفاً بر تمایز بین علوم انسانی و علوم طبیعی متمرکز گردیده بود.

دانش هرمنوتیک در قرن بیستم با فراتر رفتن از فضای معرفت‌شناختی و نظریات خاص تفهم، به دیدگاه‌هایی معطوف به انتولوژی متمایل گردید. در این راستا، مراد از پدیده فهم صرفاً شناخت اشیا و امور دیگر نبود، بلکه به فهم به مثابه نحوه وجود انسان در جهان نگریسته شد. موضوع هرمنوتیک از چگونگی «شناخت جهان» به چستی و چگونگی «بودن در جهان» تبدیل شد. به این ترتیب هایدگر، مسیر دانش هرمنوتیک را از مباحث روش‌شناختی و معرفت‌شناختی به مباحث وجودشناختی تغییر داد.

اندیشه‌های هرمنوتیکی ریکور

اگرچه هرمنوتیک‌های بعد از هایدگر به نوعی متأثر از او بودند، اما تبعیت تام و کاملی از دیدگاه‌های او (به‌خصوص از مباحث انتولوژیکی هایدگر در باب هستی‌شناسی فهم و چستی معنای وجود) صورت نپذیرفت. حتی برخی نظیر اریک هرش و امیلو بتی، آشکارا به نقد دیدگاه‌های هرمنوتیک فلسفی هایدگر و گادامر پرداختند. در این میان، فیلسوف و هرمنوتیک‌شناس مشهور و معاصر فرانسوی، پل ریکور، نقش و جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است.

ریکور گرچه تأثیرات زیادی از هرمنوتیک فلسفی پذیرفته است، اما برخلاف این نحله از امکان دستیابی به فهم عینی در متن و به طور کلی در علوم انسانی دفاع می‌کند. او گرچه هستی‌شناسی هرمنوتیکی را نفی نمی‌کند، اما مسیر آن را به جای پرداختن مستقیم به پدیدارشناسی وجود و هستی‌شناسی فهم، به گونه‌ای غیرمستقیم از طریق پدیدارشناسی هرمنوتیکی (از طریق دیسکورس نوشتاری "written discourse") امکان‌پذیر می‌داند. البته پدیدارشناسی هرمنوتیکی ریکور به فهم و تفسیر متن منحصر نمی‌شود، بلکه روانکاوی، تفسیر رؤیا، تفسیر و روایت (narrative) وقایع تاریخی، دین‌شناسی براساس اسطوره‌شناسی، و تحلیل و تفسیر عمل اجتماعی (action)، از جمله موضوعاتی هستند که ریکور به آنها پرداخته است.

مکتوبات ریکور بسیار گسترده و متنوع است و او را باید از نویسندگان پرکار معاصر که در زمینه‌ها و موضوعاتی بسیار متنوع قلم زده‌اند، به حساب آورد؛ موضوعاتی نظیر فلسفه دین، تأمل درونی (reflection)، معناشناسی میل (desire)، تفسیر نماد (symbol)، تبیین ماهیت استعاره (metaphor)، تفسیر متن، فلسفه علوم اجتماعی، روانکاوی و فلسفه اراده. هدف این نوشتار معرفی همه‌جانبه افکار او نیست، بلکه تنها به معرفی ابعاد هرمنوتیکی اندیشه ریکور از زاویه بررسی دیدگاه وی در باب عوامل فهم متن نوشتاری خواهد پرداخت.

اندیشه فلسفی ریکور تحولات عمده‌ای را طی کرده است که اینک اشاره مختصری به آنها می‌کنیم:

سیر تفکرات ریکور از مباحثه مربوط به «تأمل درونی» (reflection) آغاز می‌شود. البته مراد ریکور از reflection با تعریف رایج آن در معرفت‌شناسی تفاوت دارد. وی با تأثیرپذیری از ژان ناپر^۱، فیلسوف فرانسوی، reflection را تأمل درباره درک و چگونگی کوشش برای زیستن و میل به بودن در انسان می‌داند که با تفسیر نشانه‌ها (signs) و نمادهایی (symbols) که انسان از خود بروز می‌دهد، می‌توان آن را کشف کرد و نشان داد. «نماد» از دیدگاه ریکور، عبارت از هرگونه ساختار دلالتی است که علاوه بر معنای اولیه مستقیم و لفظی، بر معنای دیگری نیز به نحو غیر مستقیم و رمزی دلالت داشته باشد، که البته این معنای ثانوی تنها از رهگذر معنای نخست قابل حصول باشد. بنابراین از دیدگاه ریکور، «فلسفه تأمل در خود» (Philosophy of Reflection) با دانش هرمنوتیک، و در نتیجه همه مباحث و شاخه‌های مختلف تفسیری ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند. مطالعات ریکور به این منظور ابتدا بر تفسیر نشانه‌های زبانی و نمادها تأکید می‌ورزد و آنگاه به تفسیر متن (به معنای اعم) و دیسکورس نوشتاری می‌انجامد.^۲ وی به دنبال تحقیق در ابعاد ارادی وجود

1. Jean Nabert 2. Ricoeur, Paul: *The Conflict of Interpretations*, p. 12.

3. Ricoeur, Paul: *Freud and Philosophy*, p. 46.

انسان با رویکردی پدیدارشناختی، به «فلسفه اراده» (philosophy of will) و مباحث مربوط به ساختارهای بنیادین اراده روی آورد. کتابهای انسان جایز الخطا (Fallible Man) و نمادپردازی شر (The Symbolism of Evil) محصول این دوره از فعالیتهای فکری اوست.

از آنجایی که ریکور در این دوره، هرمنوتیک را چیزی بیش از تفسیر نمادها نمی‌دانست^۱، با تأثیرپذیری از جو حاکم بر فرانسه در دهه هفتاد قرن بیستم، تحت تأثیر روانکاوی فروید و نیز ساختارگرایی سوسور قرار گرفت. روانکاوی فروید از این جهت برای ریکور جالب توجه بود که او رؤیا را امری نمادین می‌دانست که نیازمند رمزگشایی و تفسیر است. او معتقد بود که میلها و آرزوهای سرکوب شده انسان در چگونگی شکل و صورت رؤیاهایش دخالت دارد. ریکور تحت تأثیر روانکاوی فرویدی، رویکرد ساختارگرایانه به زبان را که به باور او امور روان شناختی غفلت می‌ورزید، مورد انتقاد قرار داد. از منظر ریکور، حل تعارض بین تفاسیر را باید در ساختار نماد، و توجه به بُعد نمادین موضوعات تفسیری جستجو کرد. کتاب فروید و فلسفه در باب روانکاوی فرویدی و تفسیر نمادها و نیز کتاب تعارض تفاسیر در نقادی ساختارگرایی سوسوری، از جمله آثار این دوره از نگارشهای ریکور است. به باور ریکور، علاوه بر تلقی متداول از هرمنوتیک که به فهم معنا و پیام موجود در متن یا هر موضوع دیگر تفسیری می‌پردازد، و صرفاً وظیفه رازگشایی نمادها و نشانه‌ها را به عهده دارد، می‌توان گونه دیگری از نظریات تفسیری نیز داشت که مبتنی بر سوءظن و شکاکیت به مفاد نمادهای متن یا موضوع تفسیر است. ریکور این نوع از هرمنوتیک را «هرمنوتیک سوءظن» می‌نامد و بر آن است که برای رسیدن به حقیقت پیام متن نباید فریب ظاهر نمادها را خورد، و در پروسه تفسیر باید به نمادها سوءظن داشت، و مفسر باید حقیقت پنهان در ورای نمادها را کشف کند.^۲

1. Ricoeur, Paul: *The Conflict of Interpretations*, p. 13.

2. Ricoeur, Paul: *Freud and Philosophy*, pp. 26-36.

به دنبال این تحقیقات بود که ریکور به هرمنوتیک علاقه بیشتری پیدا کرد و ضمن پذیرش مسئولیت مرکز «مطالعات پدیدارشناختی و هرمنوتیکی»، در دهه هشتاد، کتابهای نظریه تفسیر (*Interpretation Theory*) و *Discourse and Surplus of Meaning* (قانون استعاره) و *The Rule of Metaphor* (قانون استعاره) را منتشر ساخت. ریکور در این کتاب، هرمنوتیک را دیگر منحصر در تفسیر نمادها نمی‌داند، بلکه بر آن است که به طور کلی، وجود ویژگی چندمعنایی (polysemy) در متن، نیاز آن به هرمنوتیک را ایجاب می‌کند. او نظریه جدیدی را در باب استعاره ارائه کرده است که در این نوشتار به آن خواهیم پرداخت.

نکته حائز اهمیت در هرمنوتیک ریکور این است که وی در ادامه نگارشها و اندیشه‌هایش، از تمرکز بر تفسیر نماد به مثابه محوریت هرمنوتیک دست برداشته، و به تفسیر متن روی می‌آورد. البته وی متن را منحصر در متن نوشتاری ندانسته، بلکه آن را مشتمل بر کنش و عمل اجتماعی (action) نیز می‌داند، و بر آن است که action را نیز می‌توان نوعی متن دانست که دارای شباهتهایی چهارگانه با متن (= دیسکورس نوشتاری) می‌باشد که به شرح زیر است:^۱

○ «عمل» مانند «متن»، موجب تثبیت معنای قصدی مورد نظر فاعل خود می‌گردد، و از این رو همان‌گونه که متن را می‌توان مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار داد، می‌توان با تفسیر کردن ارتباطات درونی عمل، به مفاد معنایی آن دست یافت.

○ «عمل» مانند «متن»، مستقل و فاصله‌مند از فاعل خود است و از این رو می‌توان عمل را مستقل از نیت فاعل خود مورد نظر قرار داد. ریکور استقلال (autonomisation) «عمل» از قصد و نیت عاملان خود

1. Ricoeur, Paul: *HHS, The Model of the Text: Meaningful Action Considered as a Text*, pp. 203-209.

را سازنده بُعد اجتماعی عمل می‌داند، که دالّی بر آن است که عمل می‌تواند تأثیراتی از خود به جا بگذارد که به هیچ وجه مورد نظر عاملان آن نباشد.

○ «عمل» مانند «متن»، مستقل از مخاطبان محدود در هنگام صدور خود است. مفسر عمل (به سان خواننده متن) هرکسی که بتواند آن را تفسیر کند، می‌تواند باشد و به مفسرانِ مقارنِ وقوعِ عمل، منحصر نمی‌شود.

○ «عمل» مانند «متن»، مستقل از شرایط و زمینه‌های پیدایی و صدور خود است. عمل می‌تواند در فضایی بی‌ارتباط با شرایط تحقق خود تفسیر و معنا شود.

از این رو ریکور بر آن است که هرمنوتیک متن به کار تفسیر عمل اجتماعی نیز می‌آید. نتیجه این رویکرد، آن است که به رغم دیدگاه دیلتای، ریکور معتقد است که بین علوم انسانی و علوم طبیعی، تباین روشی وجود ندارد. از منظر او پارادایم تفسیری، بین تبیین (در علوم طبیعی) و تفهم (در علوم انسانی) ارتباط برقرار می‌کند، و روش‌شناسی علوم انسانی بر اساس دیالکتیک بین تبیین و تفهم، به صورت روشی ترکیبی، می‌باشد.^۱ از این رو ریکور روش تفسیر دیسکورس نوشتاری و متن را به عنوان مدل و الگوی تفسیر تاریخ و پدیده‌های اجتماعی می‌داند. این روش ترکیبی، از یک بُعد تبیینی (که به تبیین ساختار متن می‌پردازد) و یک بُعد تفهم هرمنوتیکی شکل گرفته است. ریکور، ضمن اینکه برای شناخت روابط معناشناختی و ترکیبی میان نشانه‌های زبانی متن از ساختارگرایی بهره می‌گرفت، اما با رویکرد پدیدارشناختی خود، مبانی ساختارگرایی (structuralism) در تبیین متن را مورد نقادی قرار داد. از دیدگاه او تأکید ساختارگرایانه، مبنی بر خودکفایی متن و عدم هرگونه ارتباط نشانه‌های زبانی با امور بیرون از متن،

1. Ibid. pp. 209-211.

صحیح نیست. زیرا از منظر پدیدارشناسی، زبان، موضوع بحث نیست، بلکه واسطه و طریق ارتباط با واقعیات خارجی است.^۱ نظریه تفسیری ریکور، ترکیبی متخذ از نظریاتی نظیر زبان‌شناسی، فلسفه زبان، ساختارگرایی و هرمنوتیک است. عناصر عمده نظریه تفسیری ریکور را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. تمایز نهادن بین زبان (language) و دیسکورس (discourse)، به تبع سوسور.

باید گفت که ابتدا سوسور بین زبان (langue) به مثابه نظامهای زبانی و ترکیبی از نشانه‌ها و گفتار (parole) به مثابه کاربرد زبان، تمایز نهاد، اما ریکور تعبیر زبان ستاس فرانسوی، امیل بنوئیست، را به کار بُرد، که او از این تمایز، تحت عنوان تمایز بین زبان و دیسکورس نام برده بود. او نشانه را واحد زبان و جمله را واحد دیسکورس دانست.^۲

۲. تفکیک کردن بین معنا (sense) و مقصود و محکی (meaning) گزاره و متن به تبع فرگه^۳، که دومی اختصاص به دیسکورس دارد. از منظر ریکور، معنا در هر ساختار زبانی وجود دارد، و به بُعد نشانه‌شناختی (semiology) نظریه تفسیری ریکور و ساختار لفظی متن ارتباط پیدا می‌کند، که به عنوان اولین گام تفسیر با روش تبیینی درک می‌شود. اما محکی، خاص دیسکورس است که به بُعد معناشناختی (semantic) نظریه تفسیری ریکور مربوط می‌باشد و به بررسی معنای ترکیبات مختلف اجزای متن می‌پردازد.^۴

1. Ricoeur, Paul: *The Conflict of Interpretations*, p. 251.

2. Ricoeur, *HHHS*, *The Hermeneutical Function of Distanciation*, p. 133.

۳. البته فرگه بین معنا (sense) و محکی گزاره (reference) تمایز نهاده بود که ریکور از تعبیر او البته با معنایی متفاوت بهره گرفت و بین معنا (sense) و مفاد و مقصود متن (meaning) تمایز قائل شد.

4. Ricoeur, *HHHS*. *What is a Text? Explanation and Understanding*, p. 159.

۳. تفاوت گذاردن بین دیسکورس گفتاری و دیسکورس نوشتاری یا «متن». استقلال و انفصال معنایی متن از مؤلف، زمینه و شرایط صدور و مخاطبان مستقیم از مهمترین وجوه تمایز آن از دیسکورس گفتاری است.^۱

۴. ریکور فرآیند فهم متن را (نه به صورت دوری، بلکه) به صورت قوسی شکل می‌داند که از سه مرحله «تبیین»، «فهم» و «به خود اختصاص دادن» تشکیل می‌شود. از منظر ریکور، تصویر مقبولی که می‌توان از «فرآیند فهم متن» ارائه داد، مبتنی بر دیالکتیک بین «تبیین» و «فهم» است. بر اساس این دیالکتیک، تبیین متن بر فهم آن مقدم است؛ یعنی مفسر از طریق تجزیه و تحلیل ساختار متن به فهم معناشناختی آن (فهم مراد متن و نه مؤلف) نایل می‌آید. از این طریق، متن، جهانی را برای مفسر می‌گشاید که به او اختصاص پیدا می‌کند.

اما ریکور دور و حلقه هرمنوتیکی را به این صورت قابل تصویر می‌داند که مفسر ابتدا با یک حدس و فهم خامی از معنای متن آغاز می‌کند. آنگاه از طریق تبیین ساختارگرایانه متن به فهم معناشناختی آن نایل می‌شود. و چون امکان وجود تفسیرهای متعدد و در عین حال معتبر از متن وجود دارد، از این رو مفسر به اعتبارسنجی فهم خود می‌پردازد که وی این مرحله اعتبارسنجی را نیز «تبیین» می‌نامد و به این طریق، دور هرمنوتیکی را شکل می‌دهد.^۲

پس از این نگاه مختصر به هرمنوتیک تاریخی و جایگاه ریکور در آن، اینک نگاهی اجمالی می‌اندازیم به هویت علم اصول به لحاظ تاریخی و جایگاه آن در علوم اسلامی.

1. Ricoeur, *HHS*. The Hermeneutical Function of Distanciation. P. 141.

2. Ricoeur, *HHS*. The Model of the Text: Meaningful Action Considered as a Text. pp. 210-217.

علم اصول در یک نگاه

به طور کلی پدیدار دین و از جمله دین اسلام، با مجموعه‌ای از آموزه‌ها، احکام و قوانین همراه است. غالباً و به طور معمول، هر دینی با مجموعه آموزه‌ها، سنتها و افعال و تعالیمش در محتوا و قالب متون زبانی عرضه شده است؛ یعنی، در نهایت آنچه به نام دین رقم می‌خورد، به صورت مجموعه‌ای مکتوب و نوشتاری به دست آیندگان می‌رسد که در اسلام شیعی، مشتمل بر قرآن و سنت معصومان (علیهم صلوات الله) می‌باشد. بر این اساس، برای فهم دین، گریزی از رجوع به تجلی متنی و زبانی دین، یعنی متون مقدس نیست. از دیگر سو فهم متن بنابه اقتضای خود، نیازمند قواعد و اصول خاصی است که اغلب آنها به صورت ارتكازی در نهاد آدمیان وجود دارد. از این رو می‌توان گفت که نیاز به قواعد و اصول فهم گزاره‌های دینی، یک نیاز طبیعی بوده که بنابه اقتضای متن و نوشتاری بودن کلام وحی پدیدار گشته است. در کنار این سطح از نیاز طبیعی، با دور شدن از عصر صدور نصوص دینی و از بین رفتن بسیاری از قرائن حالیه و بخشی از قرائن مقالیه در متون مقدس از یک سو و پدید آمدن نیازها و پرسشها و مسائلی سابقه از دیگر سو، ضروری می‌ساخت که محققان و دین‌پژوهان در فهم متون مقدس به زرف‌کاوی‌ها و تأملات بیشتری بپردازند و به کمک عناصر مضبوط به سراغ فهم دین بروند، تا از انحراف در فهم و به کارگیری قواعد ناصواب در فهم متون دینی در امان باشند. این نیاز ضروری که یک نیاز صناعی، فنی و ابزاری بود، اندیشمندان مسلمان را بر آن داشت تا به تأسیس علمی دست بزنند که کاملاً ابداعی و ابتکاری بود. از این رو علم اصول در کلیت خود، علمی تأسیسی است؛ اگرچه در آن بسیاری از قواعد از ارتكازات عقلایی و بشری گرد آمده است. علم اصول این قواعد ارتكازی را به تفصیل درآورده و بسیاری از آنها را با تحلیلهایی عمیق، همراه نموده است.

تعریف مشهور علم اصول نزد اصولیان چنین است: علم اصول، عبارت است از دانستن پاره‌ای از قواعد که امکان استنباط احکام شرعی را فراهم

می‌سازد؛ قواعدی که برای استنباط احکام شرعی آماده شده است. بنابراین فایده و غرض از علم اصول، دست یافتن به توان استنباط حکم شرعی از منابع آن است.

اما همان‌گونه که بیان شد، اگرچه کار اصلی علم اصول، استنباط حکم شرعی از متون منابع دینی است، اصولیان در میان بحثهای خود، این نکته را یادآوری می‌کنند که بسیاری از قواعد اصولی، و بویژه قواعد باب الفاظ، قوانین عامه محاورات بشری‌اند. بنابراین این قواعد، اختصاصی به فقه ندارند و این طور نیست که تنها در فرآیند استنباط فقهی کاربرد داشته باشند. بنابراین، این دست از مباحث اصولی اختصاص به فقه ندارد، بلکه عمدتاً قواعدی‌اند که عرف انسانها (و به تعبیر اصولیان، عُقلا) در محاوراتشان به کار می‌برند، و این نشان می‌دهد که این قواعد می‌تواند کاربردهای خیلی بیشتری داشته باشد.

موضوع علم اصول

معمولاً عادت بر این است که برای هر علمی موضوعی را برمی‌شمارند که مباحث آن علم، حول آن موضوع می‌گردد؛ مثلاً گفته می‌شود موضوع علم نحو، «کلمه» است؛ در مورد علم اصول نیز، این بحث وجود دارد که موضوع آن چیست.

بسیاری از محققان، موضوع علم اصول را «ادله چهارگانه»، یعنی کتاب خدا، سنت، اجماع و عقل می‌دانند. به این معنا که در علم اصول از احوال این ادله چهارگانه و حجیت آنها بحث و گفتگو می‌شود. این محققان خود بر دو دسته‌اند: برخی از آنها این «ادله چهارگانه» را به وصف دلیل بودن، موضوع علم اصول می‌دانند.^۱ و پاردای دیگر، نظیر صاحب فصول، خود ادله را با صرف نظر از دلیلیتشان، موضوع علم اصول می‌شمارند.^۲ محقق

۱. میرزا ابوالقاسم قمی، قوانین الاصول، ص ۹.

۲. شیخ محمد حسین اصفهانی، الفصول الغرّیة فی الاصول الفقهیة، ص ۱۰.

خراسانی، موضوع اصول را «کلی» ای می‌داند که بر تمام موضوعات و مسائل علم اصول منطبق است، چه از ادلة چهارگانه باشد و چه نباشد.^۱ توضیح اینکه فقه شیعه بر چهار منبع و دلیل اساسی استوار است: کتاب خدا، سنت، اجماع و عقل. مراد از منبع یا دلیل بودن آنها این است که می‌توان احکام شرعی را از داخل آنها یا از طریق آنها، با به کارگیری قواعد خاصی استنباط و کشف کرد و هدف علم اصول فقه نشان دادن کیفیت استخراج احکام شرعی از منابع و ادلة مذکور است. البته در پاره‌ای از موارد، احکام فقهی را نمی‌توان مستقیماً از این منابع برگرفت؛ برای چنین مواردی اصول کلی خاصی در اصول فقه شیعه تعیین شده است که در اصطلاح، «اصول علمیه» خوانده می‌شود. از همین روست که اصول فقه به دو بخش تقسیم می‌گردد، بخشی در مورد روش استنباط احکام از چهار منبع یا دلیل اصلی، و بخش دیگری درباره شیوه استفاده از اصول علمیه. بنابراین شناختن منابع استنباط، کار بسیار مهمی است که در علم اصول انجام می‌گیرد.^۲

۱. محقق خراسانی، کفایة الاصول، ص ۸.

۲. این منابع به اجمال به شرح زیرند:

کتاب (قرآن): نخستین منبع و دلیل و پایه شناخت احکام شرعی در حوادث واقعه و موضوعات مستحدثه، کتاب خداست که مصون از هرگونه تحریف و خطایی است. سنت: مراد از سنت، «قول»، «فعل» و «تقریر» معصوم است که دومین منبع و دلیل و مایه اصلی استنباط است و به یک معنا مهمترین و وسیعترین و پرکاربردترین منبع اجتهاد به شمار می‌رود. در شیعه مراد از سنت، احکامی است که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام بیان شده است. قول، عبارت از اخباری است که در بردارنده گفته‌های معصومان علیهم السلام در مورد احکام شرعی می‌باشد. مراد از «فعل»، عمل معصوم علیه السلام، در چگونگی انجام یک حکم شرعی است، که به واسطه خبری برای ما نقل می‌شود. تقریر نیز عبارت از سکوت دال بر امضا و تأیید معصوم علیه السلام در برابر قول یا فعلی است که در منظر او صورت می‌گیرد.

اجماع: اجماع در فقه شیعه تنها در صورتی از ادلة حکم شرعی شناخته شده است که کاشف از قول معصوم باشد.

ادوار اصول فقه شیعه

ادوار اصول فقه شیعه^۱ را می‌توان به یک لحاظ به شش دوره تقسیم کرد. این شش دوره عبارت‌اند از:

۱. دوره تأسیس (تا اواخر غیبت صغری)

قواعد اصولی از همان آغاز از سوی فقیهان و مجتهدان به کار بسته می‌شد و بتدریج با رشد و نمو فقه، این قواعد نیز پیچیده‌تر و گسترده‌تر گشت و ضرورت تدوین آن احساس شد. از این رو، اندکی پس از گذشت قرن نخست هجری، محققان اسلامی به نگاشتن و تألیف قواعد کلی استنباط پرداختند. دوره تأسیس، در واقع نقطه آغازین تدوین تک‌رساله‌هایی در اصول فقه است، که در شیعه غالباً از امالی (نگارشهای اقوال) ائمه علیهم‌السلام بود. در این دوره اصول فقه به معنای واقعی و اصطلاحی آن پدید نیامد و تنها تک‌مسئله‌هایی که بعدها در اصول فقه یک نظام و تبویب منطقی یافتند، به صورت مستقل یا در ضمن مباحث دیگری، چون مسائل کلامی، فقهی و تفسیری مورد بحث قرار می‌گرفتند. این دوره در شیعه به صورت برجسته از زمان صادقین علیهما‌السلام آغاز شد.^۲

برای نمونه از هشام بن حکم از اصحاب امام صادق علیه‌السلام دو کتاب

۱. عقل: عقل، اعم از عقل مستقل قطعی و عقل غیرمستقل قطعی، در باره‌ای از موارد از ادله اجتهاد شمرده شده است.

اهل سنت نیز چهار دلیل فوق را قبول دارند، اما در چگونگی آن با شیعه اختلاف دارند؛ برای مثال، افزون بر سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، سنت صحابه را نیز از منابع و ادله می‌شمارند. و اجماع را نیز مطلقاً کاتب مستقل از حکم شرعی می‌دانند. همچنین آنها علاوه بر این منابع و ادله چهارگانه، منابع و ادله دیگری نظیر قیاس، استحسان، مصالح مرسله و سد ذرائع را نیز به عنوان منبع و دلیل اجتهاد برمی‌شمارند. (رک: محمد ابراهیم جناتی، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی؛ و محمود محمد الطنطاوی، اصول الفقه الاسلامی).

۲. در تنظیم این بخش، از کتاب ارزشمند درآمدی بر تاریخ علم اصول، تألیف دوست محقق و فاضل جناب آقای دکتر مهدی علی‌پور استفاده شده است.

۳. نک: سید حمیدرضا حسنی، مهدی علی‌پور: جایگاه‌شناسی علم اصول، ج ۱، ص ۲۳-۱۲۷.

اصولی نقل شده است که عبارت‌اند از: کتاب الالفاظ و مباحثها و کتاب الاخبار، که به دو بحث مهم الفاظ و بحث خبر و حجیت آن می‌پردازد. یونس بن عبدالرحمن از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام نیز رساله‌ای در «اختلاف الحدیث» نگاشته که از مباحث مهم اصول فقه است. یا چندین رساله اصولی به ابوسهل نوبختی از عالمان شیعه در دوران غیبت صغری نسبت داده شده است، که از جمله از کتاب الخصوص و العموم و الاسماء و الاحکام می‌توان نام برد.

پاره‌ای از ویژگیهای آثار این دوره اصولی که البته عمده آنها به دست ما نرسیده است، عبارت‌اند از: بساطت و سادگی مسائل، موردی بودن مسائل (یا تک‌رساله‌ها)، امکان دسترسی به ائمه علیهم السلام، نگاشته شدن رسائل اصولی در دو راستای اثباتی و سلبی؛ رساله‌هایی که جنبه اثباتی داشتند به منظور آموزش قواعد استنباطی تألیف می‌گردید، مانند رساله‌هایی که در موضوع اخبار و تعارض آنها، بحث الفاظ و عام و خاص تألیف می‌شد. و نیز رساله‌هایی که جنبه سلبی داشته، و در جهت نقد و ابطال بخشی از قواعد کلی استنباط که در بین اهل سنت رایج بود نوشته می‌شد، مانند رساله‌هایی که در ابطال قیاس، ابطال اجتهاد به رأی و استحسان نوشته شده است.

بنابراین محصول اولین دوره علم اصول در شیعه، رساله‌های کوچکی بوده است که صرفاً به یک یا چند مسئله کوتاه می‌پرداختند. لذا این دوره را باید دوره تدوینهای ابتدایی خواند که صرفاً بستر و زمینه‌ای برای پیدایش و تدوین کامل اصول فقه به شمار می‌آیند. پیدایش اصول فقه در میان دانشمندان اهل سنت و محققان شیعه بسیار نزدیک به هم بوده است. نخستین قواعد اصولی در میان شیعیان از سوی ائمه علیهم السلام به آنان القا شده است. از این رو اصحاب با تشویق و ترغیب امامان معصوم علیهم السلام در پاره‌ای موارد برای استنباط احکام شرعی از طریق قواعد صحیح دست به اجتهاد می‌زدند، اما به دلیل حضور امامان معصوم

علیهم‌السلام این موارد چندان زیاد نبوده است. در مقابل، اهل سنت به دلیل دور شدن از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و اصحاب آن حضرت، دستشان از نصوص کوتاه شد و برای نیل به احکام شرعی نیاز بیشتری به اجتهاد داشتند.

در اواخر این دوره، به دلیل پیشرفت جامعه اسلامی و طرح مسائل جدید فقهی، مباحث اصولی جدید نیز مطرح شد که زمینه‌ساز تکامل اصول و رشد نسبی آن در دوره بعدی گشت. ابن‌جنید و ابو‌عقیل عثمانی از جمله کسانی بودند که این بستر مناسب را با طرح و بررسی مسائل نوین ایجاد کردند.

۲. دوره توسعه: از اوایل غیبت کبری تا ابن‌ادریس (۵۹۸ هـ)

این دوره هنگامی آغاز می‌شود که لزوم تألیف دوره‌های اصولی کاملتر احساس می‌شود؛ یعنی دوره تک‌رساله‌ها و امالی سپری می‌شود و اجتهاد از بساطت پیشین خویش خارج می‌گردد و ضرورت بررسی مباحث اجتهادی از زاویه‌ای عمیقتر مورد توجه قرار می‌گیرد. ضرورت نگاشتن دوره‌های کامل اصولی و بررسی عمیقتر مسائل و قواعد کلی اجتهاد، زمانی در شیعه پدید آمد که فقیهان و متکلمان اهل سنت با گستردگی بسیاری وارد علم اصول فقه شده، و تألیف‌های مفصلی در این زمینه ترتیب دادند. شاهد بر این امر، افزون بر نقلها و مستندات تاریخی، کتابهای اصولی عالمان شیعه در این دوره است؛ زیرا در کلی مباحثی که در کتابهای این دوره طرح می‌شود، نظارت بر اصول اهل سنت مشاهده می‌شود، به گونه‌ای که در هر بحث، نظرگاه‌های اصولی عالمان سنی مطرح و تحلیل می‌شود و مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. گرچه ابن‌ابی‌عقیل عثمانی و ابن‌جنید اسکافی از بسترسازان دوره دوم اصول فقه شیعه به شمار می‌روند، اما دوره دوم، با شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ هـ) آغاز می‌شود و با شیخ طوسی به اوج خود می‌رسد و با ظهور ابن‌ادریس پایان می‌یابد؛ یعنی دوره‌ای که کمی بیش از دو قرن به طول انجامیده است. محققان این دوره، غالباً در بغداد می‌زیستند. کتاب

اصولی مهم شیخ مفید که او را در آغاز دوره دوم قرار می‌دهد، کتاب التذکره باصول الفقه است.

سید مرتضی علم‌الهدی (۳۵۵-۴۳۶ هـ) از دیگر اصولیان شاخص این دوره است که با کتاب الذریعة الی اصول الشریعة، تحول بزرگی در علم اصول ایجاد کرد. این کتاب در کنار کتاب العدة فی اصول الفقه شیخ طوسی از مهمترین کتابهای اصول فقه شیعه در این دوره به شمار می‌روند.

سید مرتضی در الذریعة یک دوره اصول استدلالی با نگاهی به دیدگاههای اصولیان متقدم - اعم از شیعه و سنی - نگاشته است. وی در این کتاب افزون بر اینکه علم اصول را از مباحث کلامی و منطقی پیراسته است، آن را به صورت تحلیلی و استدلالی نگاشته است.^۱

شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ هـ) که بحق شیخ طایفه شیعه امامیه است، در اوج این دوره قرار دارد. وی در انتشار اصول شیعه به نحو مبسوط و مستدل از پیشروان عالمان شیعه به شمار می‌رود. مهمترین کتاب اصولی شیخ طوسی کتاب العدة فی اصول الفقه است که حاوی یک دوره کامل اصول فقه است. شیخ طوسی با تألیف این کتاب، اصول فقه شیعه را دگرگون ساخت و از بساطت نخستین خارج کرد و به مرحله کمال و رشد نسبی رساند. البته گرچه شیخ طوسی در ایجاد این مرحله از کمک و یاری بزرگانی مانند ابن جنید، مفید، سید مرتضی، سلار و دیگران بهره گرفت، اما این حرکت جدی و ثمربخش به دست توانای او به کمال رسید. عدة الاصول کتابی عمیق و بسیار پیشرفته است. اجتهادهای دقیق و پیچیده شیخ طوسی، نقل اقوال مختلف (اعم از دیدگاههای عامه و خاصه)، تحلیل و بررسی ژرف و نقد آنها از میزان اطلاع، قدرت تحلیل و قوت نقادی او حکایت می‌کند. این کتاب در دوازده باب تنظیم شده است که هر باب به تناسب حجم بحثها دارای فصول متعددی است. عمده مباحث عدة الاصول عبارت

۱. رک: سید مرتضی، الذریعة الی اصول الشریعة، تصحیح دکتر گرجی، ج ۱، ص ۲-۱.

است از: ^۱ ماهیت اصول فقه، خطاب و اقسام آن، حقیقت علم، بحث دلالت، بحث خبر و اقسام آن، بحث اوامر، بحث نواهی، بحث عام و خاص (که ۲۲ فصل دارد و مفضلترین باب عده الاصول است)، بحث مجمل و مبین، بحث ناسخ و منسوخ، بحث افعال، بحث اجماع، بحث قیاس (که دقیقاً همان مباحث سیدمرتضی در الذریعه است)، بحث اجتهاد و بحث حظر و اباحه. یکی از ویژگیهای مهم عده الاصول پیراسته بودن آن از مباحث کلامی و منطقی است.

پس از درگذشت شیخ طوسی، شاگردان او نتوانستند کاری را که شیخ به اوج خود رسانده بود به تعالی و کمال بیشتر برسانند. به یک معنا، باب اجتهاد و نقد و نظرهای استنباطی را آن گونه که سیدمرتضی و شیخ طوسی آغاز کرده بودند، هنوز به بلوغ نرسیده، خاتمه دادند. و حتی وجود محققانی، مانند شیخ سدیدالدین حمصی، ابوالصلاح حلبی و ابن زهره گری از این مشکلی فرو بسته نگشود؛ چه غالب اشخاص این دوره مقلدان شیخ طوسی بودند. سرانجام این دوره فقرت و رکود با زمینه سازی های ابن زهره و حمصی و به دست توانمند ابن ادریس حلی پایان یافت و دوره نوینی از رشد اصول فقه شیعه آغاز شد.

۳. دوره تکامل (از ابن ادریس تا اوایل قرن یازدهم)

این دوره با تلاشهای علمی ابن زهره و شیخ سدیدالدین حمصی زمینه سازی و به دست توانای محمد بن احمد بن حلی (متوفای ۵۹۸ هجری) بناد گذاشته شد. از شخصیت های محوری این دوره می توان به محققانی نظیر محقق حلی، خواهرزاده اش علامه حلی و فرزند علامه (فخرالمحققین)، فاضل مقداد، شهید ثانی و فرزندش شیخ حسن (صاحب معالم) و شیخ بهایی اشاره کرد که هر یک در ثمردهی و استواری علم اصول شیعه در این دوره تلاش بسیاری

۱. رک: شیخ طوسی، العده فی اصول الفقه.

کردند. این دوره تا اوایل قرن یازدهم، یعنی بیش از ۴۵۰ سال، مقارن با نهضت اخباریان ادامه می‌یابد.

اصول فقه در این دوره بار دیگر به طور چشمگیری پیشرفت کرد و از بند تقلید رهایی یافت. محققان این دوره مباحث اصولی را با استحکام خاصی طرح می‌کردند. تحلیلها و استدلالهای پیچیده در آثار این دوره بسیار است. مباحث اصولی این دوره همچنان با نظارت بر بحثهای اصولی اهل سنت مطرح می‌شد. این نکته بخصوص در آثار اصولی علامه حلی بیش از دیگر محققان این دوره مشاهده می‌شود. طرح دیدگاههای اصولی عامه و خاصه در هر بحث، نشان‌دهنده تسلط محققان این دوره بر آرا و اندیشه‌های گوناگون اصولی است.

محققان این دوره به جد اصول را به عنوان مقدمه فقه می‌نگریستند و نگاه تجربیدی و علمی صرف به آن نداشتند. کار ابن ادریس در کتاب الترائد که در آغاز هر بحث فقهی، مبانی اصولی آن را نیز بیان می‌کند، یا کار شیخ حسن (فرزند شهید ثانی) که کتاب معروف معالم را به عنوان مقدمه کتاب مفصل فقهی خویش نگاشت و بیشتر از همه، کار ابن زهره که در غنیة الزوج مباحث اصول فقه را به عنوان مقدمه کتاب فقهی خود نوشت، همگی مؤید این ادعاست.

محقق حلی که در میان دانشمندان شیعه به محقق علی الاطلاق متصف است، دارای دو کتاب اصولی کامل بوده است: معارج الاصول و منبع الوصول إلى معرفة علم الاصول که تنها کتاب معارج الاصول به ما رسیده است. محقق حلی در این کتاب به دلیل تسلط بسیارش بر اصول فقه شیعه و اهل سنت، در هر بحث دیدگاههای گوناگون فریقین را نقل و تبیین کرده، سپس به تحلیل و نقد آنها می‌پردازد و در اغلب مباحث ضمن اشاره به دیدگاههای سید مرتضی، شیخ طوسی، ابو حنین و ابوهاشم معتزلی و برخی دیگر، به داوری می‌پردازد. گاهی یکی از آنها را برمی‌گزیند و باقی را رد می‌کند و گاه نیز هیچ نظریه‌ای را قبول نکرده و خود دیدگاه جدیدی در آن

مسئله ارائه می‌کند و در بسیاری از موارد نیز که به طرح نظریه جدیدی نمی‌پردازد، تحلیل تازه‌تری از آنچه اختیار می‌کند به دست می‌دهد. وی در این کتاب تا حد ممکن، مباحث کلامی و منطقی را از اصول فقه خارج ساخته است. این کتاب دارای تنظیم و تبویب بسیار پیشرفته‌تری نسبت به کتب پیش از خود است. محقق حلّی در معارج الاصول سعی کرده است مباحث اصول فقه را در غالب جدیدتری عرضه کند و از آشفتگی مباحث و طرح نامناسب آنها در غیر جایگاه خود بکاهد.

اما در عین حال آثار اصولی علامه حلّی (۶۴۸-۷۲۶ هـ) را باید نقطه عطفی در تاریخ اصول شیعه برشمرد که به تحقیق می‌توان گفت تا آن زمان و حتی قرن‌ها بعد کسی در میان اصولیان شیعه دیده نشده است که به اندازه وی تحقیقات اصولی داشته باشد. وسعت کار علامه همراه با دقتها و ابداعات او، سبب تکامل و ترقی اصول فقه شیعه گردید. تسلط علامه بر فقه و اصول اهل سنت موجب شد که او در کتابهای خویش نظرگاه‌های آنان را هرچه بیشتر مطرح و مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. از این رو می‌توان ویژگی مهم این دوره از تاریخ اصول شیعه را ناظر بودن شدید آن بر اصول فقه اهل سنت دانست به گونه‌ای که در پاره‌ای موارد، دیدگاههای اصولی علامه حلّی متأثر از اصول فقه اهل سنت است. آثار اصولی هشتگانه علامه حلّی عبارت‌اند از: غایة الوصول و ابضاح السبل فی شرح مختصر منتهی المصول و الأمل فی علمي الأصول و الجدل ابن حاجب، النکت البدیعة فی تحریر الدریعة للسید المرتضی، منتهی الوصول إلى علمي الکلام و الأصول، نهج الوصول إلى علم الاصول، شرح غایة الوصول فی الاصول، که متن از امام محمد غزالی و شرح از علامه حلّی است، نهاية الوصول إلى علم الاصول، مبادئ الوصول إلى علم الاصول و در نهایت، کتاب تهذیب الوصول إلى علم الاصول.

از دیگر آثار مهم این دوره می‌توان به تمهید التواعد، کتاب اصولی شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۵ هـ) اشاره کرد که به شیوه مرسوم نگاشته نشده است. این کتاب در دو باب تنظیم شده است: باب اول در تخریج فروع بر اصول

است که به بیان قواعد اصولی می‌پردازد و باب دوم در تخریج فروع بر قواعد عربی است که به بیان آن دسته از قواعد عربی که فقیه در اجتهاد به آنها نیاز دارد، اختصاص دارد. شهید ثانی با این کار تطبیقی در واقع به اصول فقه چونان مقدمه‌ای کارآمد و مفید برای فقه نگریسته، و از دخول در مباحث جنبی و تفصیلات رایج خودداری کرده است.

کتاب معالم الدین و ملاذ المجتهدین تألیف شیخ حسن (صاحب معالم ۹۵۹-۱۰۱۱ هـ) هسر شهید ثانی از دیگر آثار این دوره است. این کتاب مورد توجه جدی محققان و عالمان شیعی قرار گرفت و بعدها به عنوان کتاب درسی در حوزه‌ها مورد تدریس و تعلیم قرار گرفت و حتی هم‌اینک نیز مورد توجه است. شاید مهمترین دلیل پذیرش کتاب معالم در حوزه‌ها، نوشته شدن آن در سطح عالی، اما با بیان و قلمی آسان، تنظیم و تبویب جدید از مسائل اصول فقه و دقت و قوت در تعبیر و استدلال بوده است. به جرأت می‌توان گفت، یگانه کتاب مؤثر در اصول فقه در دوران نهضت اخباری‌ها و پس از آن تا زمانی که فوائذ میرزای قمی و بعدها رسائل شیخ انصاری نوشته شد، همین کتاب معالم الدین است. و این مسئله به تنهایی می‌تواند گویای ارزش و اهمیت این کتاب در آن دوره باشد.

۴. دوره اخباری‌گری و مقابله با آن (از اوایل قرن ۱۱ تا زمان وحید بهبهانی در اواخر قرن ۱۲)

در اوایل قرن یازدهم هجری شیوه جدیدی به نام «اخباری‌گری» در صحنه مباحث فقهی و اصولی شیعی پدیدار شد که مبنای اجتهاد و اصول فقه را به زیر چاقوی نقادی خویش برد و آن را مورد تردید قرار داد. مؤسس این مکتب، علامه مولی محمدامین استرآبادی (متوفای ۱۰۲۶ هـ) بود. از منظر وی، دانشمندان شیعه در دوران متأخر، بویژه از زمان علامه حلی به بعد، در طریق کشف احکام شرعی به انحراف رفته، و از شیوه‌هایی پیروی کردند که خطا بود و محققان اهل سنت آنها را بنیان گذاشته بودند. اخباریان بر این

باور بودند که «اجتهاد» در میان شیعیان اصالت نداشته، از موضوعات پدید آمده از سوی اهل سنت است که به دلیل انحراف و عدم تمسک به ائمه علیهم السلام به این ابزار نیاز پیدا کردند؛ در حالی که شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام به دلیل اعتقاد به ائمه معصوم علیهم السلام و حجّیت کلام آنها نیازی به اجتهاد در خود نمی دیدند. از این رو، به زعم اخباریان روش اجتهادی که مشحون از اصطلاحات و امور ساختگی از سوی اهل سنت است، باید کنار گذاشته شود و همان شیوه اصحاب پیشین و سلف صالح احیا گردد. آنان می پنداشتند با به کارگیری قواعد و عناصر کلی اجتهاد و قواعد فقهی مُبتدع، عناصر خیاّمه استنباط و روایات ائمه معصوم علیهم السلام به فراموشی سپرده شده، و کنار گذاشته می شود. از این رو، اخباریان خود را طرفدار محدثان متفهم می دانستند.^۱

علّت مهمّ دیگر مخالفت اخباریان با اصولیان، استفاده اصولی ها از دلیل عقلی در کشف حکم شرعی بود. اخباریان عقل را ناتوان از کشف قطعی احکام می دانستند و کشف ظنّی احکام الهی را نیز حجّت نمی شمردند؛ از این رو، اینان عقل را جزء ادلّه کشف حکم نمی دانستند و به اصولیان که در کشف حکم از عقل سود می بردند اشکال می کردند.

اخباری گری شیوه ای نوین در کشف احکام شرعی بود که با تألیف کتاب الفوائد المدنیّة از سوی محمّد امین استرآبادی به صورت مضبوط و مدوّن وارد عرصه علم و دانش در حوزه ها شد. پس از نشر دیدگاه های اخباری گری، عده بسیاری از دانشمندان به آن تمایل نشان داده و برخی نیز که از قبل اشکالاتی نظیر آن را به روش های اجتهادی داشتند، به طرفداری و دفاع از آن برخاستند. البته اخباری ها و طرفداران روش اخباری متفاوت بودند؛ عده ای افراطی بودند، نظیر خود مرحوم امین استرآبادی و میرزا محمّد اخباری، و عده ای دیگر معتدلتر، مانند شیخ یوسف بحرانی. در هر حال عده بی شماری از محققان به این مسلک روی آوردند و در تأیید

۱. نک: مولی امین استرآبادی، الفوائد المدنیّة، مقدّمه اول، صص ۲۲-۴۰.

آن کتابهای بسیاری نگاشتند. برخی از دانشمندان مهم اخباری عبارت‌اند از: شیخ حرّ عاملی، علامه محمدباقر مجلسی صاحب بحارالانوار، سید نعمت‌الله جزایری، ملاخلیل قزوینی و عده‌ای دیگر. اخباری‌گری تا اواخر قرن دوازدهم، قریب به دو قرن، در حوزه‌های شیعه حاکم بود و نتایج مثبت و منفی بسیاری به بار آورد.

اصول و بنیادهای تفکر اخباری‌گری را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

۱. نفی اجتهاد و عدم اعتبار آن، اعتقاد به سنت ائمه معصوم علیهم‌السلام به‌مثابه تنها منبع شناخت احکام شرعی.^۱
۲. عدم حجیت عقل، عدم حجیت ظواهر متن کتاب و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله (به دلیل اینکه فهم معتبر ظواهر قرآن و کلمات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باید از طریق ائمه علیهم‌السلام صورت گیرد؛ زیرا تنها آنان مخاطب این کلمات بوده‌اند، نه ما، و از این رو کشف حکم از طریق ظواهر قرآن برای غیر معصوم مقدور نیست و تنها باید به سراغ روایات ائمه علیهم‌السلام رفت).^۲
۳. عدم حجیت قطع حاصل از مقدمات عقلی و اجماع، عدم حجیت خبر واحد ظنی^۳ و بی‌فایده دانستن علم رجال با توجه به اینکه اخباری‌ها تمام اخبار موجود در کتب اربعه را قطعی‌الصدور می‌دانستند.

مهمترین آثار این دوره از تاریخ علم اصول شیعه عبارت‌اند از: الفوائد المدنیّة از ملا امین استرآبادی، الاصول الاصلیّة و سفینة النجاة إلى طریق الحق و سبیل الهداة از ملا محسن فیض کاشانی، الفصول المهمة فی اصول الائمه و الفوائد الطوسیة از شیخ حرّ عاملی و مقدّمه الحداثی الناصرة از شیخ یوسف

۱. همان، ص ۹۰ و ۱۱۲. ۲. همان، ص ۱۲۶-۹۴.

۳. البته اخباریان تمامی اخبار موجود در کتب حدیثی شیعه (به‌خصوص روایات موجود در کتب اربعه) را به دلیل محفوظ بودن به قرائن قطعی، قطعی و علم‌آور می‌دانند. محقق استرآبادی در فصل نهم کتاب الفوائد المدنیّة به این بحث می‌پردازد. (همان، ص ۶۳-۶۱).

بحرانی. حاکم بودن تفکر اخباریان به مدت حدود دو قرن بر حوزه‌های علوم دینی موجب شد تا رکودی جدی دامنگیر اجتهاد و علم اصول فقه گردد. به همین جهت زمینه تألیف و نگارش کتابهای اصولی چندانی وجود نداشت و اندک محققان اصولی در این دوره به حاشیه‌نویسی، تعلیقه‌نگاری و شرح کتابهای اصولی پیشین پرداخته، و رغبت چندانی برای تألیف کتابهای مستقل از خود نشان نمی‌دادند. از این رو برخی از کتابهای اصولی چون معالم‌الدین و زبدة الاصول شیخ بهایی و نیز شرح مختصر الاصول عضدی مورد توجه قرار گرفته و حواشی و شروح بسیاری بر آنها نوشته شده است. از معدود کتابهای مستقلی که در این دوره نگاشته شد، کتاب الوافیة توسط فاضل تونی بود. این کتاب از ارزش خاصی برخوردار است؛ زیرا هم به لحاظ محتوایی و هم از حیث ساختاری، در اصول دوره‌های بعد تأثیر گذاشته است. شروح و حواشی بسیاری که بر این کتاب نوشته شد از یک سو، و توجه محققان اصولی دوره‌های بعد، چون مرحوم وحید بهبهانی، شیخ انصاری و دیگران، به ارا و اندیشه‌های اصولی فاضل تونی از سوی دیگر، همگی نشان از اهمیت و ارزش این کتاب دارند. از این رو می‌توان این کتاب را یگانه کتاب قابل توجه و مهم این دوره به شمار آورد.

۵. دوره تجدید حیات و تحولات شگرف در اصول فقه (از وحید بهبهانی تا شیخ انصاری)

دوره پنجم از ادوار اصول فقه از زمانی آغاز می‌شود که علامه محقق آقا محمدباقر وحید بهبهانی (۱۱۱۸-۱۲۰۵ هـ) به چالش جدی با اخباریان می‌پردازد، و پس از بحثهای بسیار با سران اخباری‌گری چون محدث بحرانی و به چالش کشیدن مبانی تفکر اخباری‌گری و تألیف کتابها و رساله‌های تحقیقی در نقد مبانی اخباریان و تثبیت و تقویت بنیادهای اصولیان، موفق می‌شود ریشه اخباری‌گری را بخشکاند و روح اجتهاد را در حوزه‌های اصولی بدمد.

با ضعیف شدن اخباریان، و طرح تحقیقات علمی محقق بهبهانی در باب اجتهاد و مباحث اصول فقه و نیز تربیت شدن شاگردانی در مکتب اصولی وحید بهبهانی، زمینه بروز و ظهور دوباره مباحث اصول فقه در حوزه‌های شیعه پدید آمد، که در نهایت به تکامل شگرف و تحولات اساسی در علم اصول شیعه منتهی شد. از آنجا که مرکز مبارزه علمی محقق بهبهانی با اخباریان در کربلا بود، این تحوّل ابتدا در حوزه کربلا خود را نشان داد. پس از وحید بهبهانی، شاگردان او در حوزه‌های مختلف مستقر شدند و به این ترتیب تفکر باز تولید شده اصول فقه در حوزه‌های دیگر نیز رواج یافت. نجف، که بسبب این تحوّل را پذیرفت، با حضور عالمی چون شیخ جعفر کاشف الغطاء تقویت شد. در کاظمین نیز تفکر اصولی با ورود سید محسن اعرجی، شاگرد دیگر وحید بهبهانی، رواج یافت. و نهایتاً در ایران هم اندیشه اصولی با تلاشها و زحمات عالمانی چون میرزای قمی رواج دوباره پیدا کرد و تقویت شد.

دغدغه‌های مهم اصولی این دوره بیشتر ناظر به اختلاف‌های میان اصولیان و اخباریان بود؛ مانند بحث‌های اجتهاد و تقلید، حجّیت ظنون و بحث خبر واحد، دلایل عقلی و اصول عملیه (برائت، اشتغال و استصحاب). یکی از مباحث مهم این دوره، اصول عملیه است، که محققان برای اثبات آنها افزون بر دلایل عقلی از دلایل شرعی و تعبدی نیز سود می‌جستند، که زمینه‌ساز تفکیک اصول عملیه عقلی از اصول شرعی در دوره بعد شد. همچنین مطالعه آثار اصولی این دوره، از توجه اجمالی اصولیان به تفاوت میان ادله و اصول حکایت می‌کند، که بعدها آنها را به ادله اجتهادی و ادله فقهاتی تقسیم کردند. این کار اگرچه به صورت صریح در نوشته‌های آنان یافت نمی‌شود، اما از مطالعه آثار اصولی آنها قابل‌اصطیاد است؛ لذا می‌توان محقق بهبهانی و شاگردان نخستین وی را مُبدع این بحث بسیار مهم اصولی دانست، بحثی که بعدها در مکتب شیخ انصاری پرورش یافت و به اوج خود رسید. یکی از بحث‌های بسیار مهم که در این دوره مطرح است، بحث ظنون و

کیفیت حجیت آن است که باعث به وجود آمدن نزاعهای دامنهداری شد. پاره‌ای از محققان، تنها حجیت ظنّ خاص را می‌پذیرند و در مقابل، عده‌ای چون میرزای قمی، حجیت مطلق ظن را ثابت می‌کردند. بحثهای مربوط به مبادی احکام و مبادی لغوی، و به تبع، بحثهای الفاظ علم اصول در این دوره به تناسب بحثهای دیگر رشد کرد و از رونق نیفتاد.

از اواسط این دوره کتابهای اصولی بسیار مبسوط و مفصلی نگاشته شد. حجم تحقیقات انجام شده در این دوره، بیشتر از همه تحقیقاتی است که در تمامی دوره‌های پیشین انجام شده بود. کتب الفوائد الحاثیه و مجموعه رسائل اصولی تألیف مرحوم وحید بهبهانی، القوانین المحکمة تألیف میرزای قمی، مفاتیح الاصول تألیف سید محمد مجاهد، هدایة المسترشدين اثر شیخ محمد تقی اصفهانی، الفصول العرویه نگاشته شیخ محمد حسین اصفهانی و ضوابط الاصول نوشته سید ابراهیم فنونی از جمله مهمترین آثار این دوره اصولی است.

اگرچه بسیاری از اصولیان همواره تلاش می‌کردند اصول فقه را از مباحث کلامی، منطقی و فلسفی پراخته سازند، اما از دیگر سو، پاره‌ای از محققان اصولی نیز همواره خود را در استفاده از قواعد فلسفی و کلامی برای اثبات گزاره‌های اصولی ناگزیر می‌دیدند. در این دوره نیز پاره‌ای مسائل فلسفی، افزون بر مسائل کلامی، منطقی و فلسفی موجود، وارد علم اصول شد. مباحثی مانند اعتباری و انتزاعی، عدم صدور واحد از کثیر، اصالت وجود و ماهیت، استحالة تأخر اجزای علت از معلول، حیثیت تعلیلی و تقییدی و غیره.

اتهام اخباریان مبنی بر ریشه داشتن اجتهاد و بحثهای اصولی در اصول اهل سنت و بدعت بودن آنها در میان شیعه، در کنار ضعف اصول اهل سنت و پیشی گرفتن علم اصول در حوزه‌های شیعی نسبت به آنان موجب گردید تا در این دوره تاریخی، مقدمات جدایی علم اصول شیعی از علم اصول در نزد اهل سنت فراهم آید و همین امر، سبب جدایی کامل میان اصول شیعه و اصول اهل سنت در دوره‌های بعد تا به امروز شد و آرام آرام مباحثی که در

اصول اهل سنت مطرح و بیشتر در اصول فقه شیعه نیز وارد شده بود، به فراموشی سپرده شد.

۶. دوره معاصر

دوره ششم اصول شیعه از شیخ انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ هـ) آغاز می‌شود که تا هم‌اکنون نیز ادامه دارد. این دوره، دوره طلایی اصول فقه شیعه به شمار می‌رود با توجه به اینکه علم اصول نیاز به اصلاح ساختاری متناسب با طرح مباحث تازه و عمیق داشت، شیخ انصاری با توان علمی عظیم خود توانست مکتب اصولی جدیدی را بنا بگذارد که با تمام آنچه در گذشته بود، تفاوت دارد. بی‌تردید می‌توان شیخ انصاری را مؤسس مکتب جدیدی در اصول دانست که اینک این مکتب در حوزه‌های علوم اسلامی شیعی رایج است. از این رو توجه به آثار اصولی شیخ انصاری و کیفیت آنها از اهمیت خاصی برخوردار است. فوائد الاصول، مشهور به رسائل، مهمترین کتاب اصولی وی است.

شیخ انصاری در ساختار مباحث اصول، بویژه بخش مهم «مباحث حجج»، و در چینش آن با ارائه معیار جدید «حالات مکلف نسبت به حکم شرعی»، تحول ایجاد کرد. وی با طرح محتوای مباحث این بخش در حیطه بحثهای دلیل قطعی و اقسام آن و بحثهای اصول عملیه و حضور عقلی آن به چهار اصل، و تقسیم هر یک به عقلی و شرعی، علم اصول را در قالب ساختاری نو متحول ساخت. وی از یک سو، با تفکیک بین ادله اجتهادی (= ادله قطعی و ظنی مرتبط با کتاب، سنت، عقل و اجماع) به مثابه راههای کشف حکم و ادله فقهاتی (= مباحث اصول عملیه) به مثابه تعیین‌کننده وظیفه عملی در صورت شک در حکم، تحولی عظیم و راهگشا در ساختار علم اصول ایجاد کرد.

از مهمترین شاگردان شیخ انصاری که در بسط مکتب اصولی او نقش بارزی ایفا کردند می‌توان از میرزای شیرازی (۱۲۳۰-۱۳۱۲ هـ)، میرزا

حبيب الله رشتی (۱۲۴۴-۱۳۱۲ هـ) صاحب کتاب بدائع الافکار، شیخ هادی تهرانی (۱۲۵۳-۱۳۲۱ هـ) صاحب کتاب محبّة العلماء، آخوند شیخ محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ هـ) صاحب کتابهای اصولی فوائد الاصول و نیز کتاب مشهور کفایة الاصول نام برد. این کتاب یک دوره کامل مباحث اصول است که از زمان تألیف آن تاکنون مورد توجه محققان و دانش پژوهان علم اصول قرار گرفته، و حدود یک قرن است که کتاب درسی حوزه های علمیه می باشد. بر کفایة الاصول بیش از ۱۵۰ شرح و حاشیه نگاشته شده است، که از آن جمله است: کتاب نهاية الدراية تألیف علامه شیخ محمد حسین اصفهانی که از منابع مهم این نوشتار است.

اصولیان سه گانه: میرزای نایبی، محقق عراقی و محقق اصفهانی از جمله مهمترین شخصیت های اصولی در این دوره، این سه محقق اصولی نامبردارند که تحقیقات آنان نقطه عطفی در علم اصول و بویژه در مکتب اصولی شیخ انصاری به شمار می رود و هم اینک دیدگاههایشان محور درسهای خارج اصول اساتید حوزه های شیعی است.

دیدگاههای میرزا محمد حسین نایبی (۱۲۷۷-۱۳۵۵ هـ) در دو کتاب اجود التفریرات، نوشته شاگرد برجسته وی علامه سید ابوالقاسم خویی و نیز کتاب فوائد الاصول، تألیف شاگرد دیگر وی، شیخ محمد علی کاظمینی، آمده است. دیدگاههای اصولی آفاضیاء الدین عراقی (۱۲۷۸-۱۳۶۱ هـ) نیز در کتاب وی مقالات الاصول و نیز در کتابهای نهاية الافکار و بدائع الافکار تألیف دو تن از شاگردان وی، شیخ محمد تقی بروجرودی و آیت الله میرزا هاشم آملی آمده است. و اما شیخ محمد حسین اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ هـ) که شخصیت مورد بحث در این نوشتار است، از اصولیانی به شمار می رود که آثار و نوشته های وی، عمیق و مملو از نوآوری و ابداع است؛ به گونه ای که هم اینک بی شک هیچ محقق اصولی ای نمی تواند ادعای تحقیق کامل در یک مسئله اصولی را داشته باشد، بی آنکه آرا و اندیشه های این اصولی شهر را دیده باشد.

برخی از آثار وی عبارت‌اند از: *نهاية الدرایة فی شرح الکفایة*، رساله‌ای در بحث صحیح و اعم، رساله‌ای در بحث مشتق، حاشیه بر کتاب مکاسب شیخ انصاری، نماز مسافر، صلاة الجماعة، رساله‌ای در باب حق و حکم، رساله‌ای در چهار قاعده فقهی (قاعده تجاوز، قاعده فراغ، قاعده ید و اصالة الصّحة)، تحفة الحکیم (منظومه‌ای در فلسفه در تبیین حکمت متعالیه)، رساله‌ای در اثبات معاد جسمانی، حاشیه بر اسفار ملاصدرا و دیوان اشعار.

محقق اصفهانی علم اصول را این‌گونه تعریف می‌کند: «علم الاصول، ما يبحث فيه عن القواعد الممهّدة لتحصيل الحجّة علی الحكم الشرعی»^۱. و در بیانی دیگر آورده است: «علم الاصول الفقه فنّ يعرف به ما یقید فی اقامة الحجّة علی حکم العمل». بر این اساس از دیدگاه وی علم اصول، عبارت از مجموعه قواعدی است که برای تحصیل «حجت» بر حکم شرعی، تمهید شده است. از این رو، به‌طور کلی می‌توان گفت که علم اصول عبارت از قواعدی است که به استنباط حکم شرعی (اعم از واقعی و ظاهری) منتهی می‌شود. و از آنجایی که عمده‌ترین منبع استنباط احکام، متون مقدس نوشتاری‌اند، از این رو اصلی‌ترین قواعد فهم و استنباط احکام شرعی، در واقع، مشتمل بر قواعد فهم متن هستند که دانش هرمنوتیک نیز به‌نوعی در پی آن است. این امر، توجیه‌کننده انجام مباحث مقایسه‌ای و تطبیقی بین «هرمنوتیک متنی» و علم اصول می‌باشد؛ اگرچه مباحث علم اصول با مباحث مطرح در دانش سمانتیک (semantics)، که به مباحث معناشناختی و بررسی ارتباطات نشانه‌های زبانی با محکی نشانه‌ها می‌پردازد، و نیز با دیگر مباحث فلسفه زبان، تطابق‌های زیادی دارد. مفهوم معناشناسی در واقع، همان مدلول تصویری متن است که مربوط به واژگان می‌باشد، اما مباحث مربوط به نیت مؤلف و فهم مخاطب، که در واقع همان مدلول تصدیقی متن است، در حوزه هرمنوتیک قرار می‌گیرد.

«هرمنوتیک» گرچه به مثابه یک دانش رسمی و مستقل (به گونه‌ای که به یک گفتمان تبدیل شده باشد) در حوزه‌های اسلامی سابقه ندارد، اما، می‌توان در برخی از دانشهای اسلامی، و از جمله در علم اصول، به مباحث فراوانی دست یافت که با مباحث «هرمنوتیک متن» ارتباط دارد. بخش مهمی از مباحث این علم، و بخصوص برخی مباحث بخش الفاظ و نیز بخشی از مباحث مربوط به بخش حجج، ماهیتی کاملاً هرمنوتیکی داشته، و با مباحث رایج در باب «هرمنوتیک متن» ارتباط وثیقی دارند و نیازمند بررسی از منظر هرمنوتیکی هستند؛ گرچه می‌توان گفت که مباحث مربوط به «هرمنوتیک فلسفی» در باب تبیین مقوله فهم و ماهیت آن، تقریباً در بین اندیشمندان مسلمان به طور عام، و در بین عالمان اصول به طور خاص، بی سابقه است. با این حال، انتخاب پل ریکور و محقق اصفهانی در این نوشتار از آن جهت بوده است که از یک سو ریکور بر هرمنوتیک متن محور تأکید می‌ورزد و از دیگر سو، اصول محقق اصفهانی نقطه عطفی در مباحث الفاظ علم اصول به شمار می‌آید.

اینک برای آشنایی بیشتر با علم اصول به طور اجمال به مباحث آن اشاره مختصری می‌کنیم.

عمده مباحث علم اصول رایج و معاصر را می‌توان این گونه تقسیم کرد:

اول: بخشی از مباحث علم اصول به مباحث الفاظ و دلالات اختصاص دارد که در واقع، اکتشافات ظهورات را بر عهده دارد. مباحثی از قبیل بررسی مدلول هیئت امر، نهی یا مشتق، دلالت هیئت امر بر ظهور یا تراخی، یا دلالت آن بر وجوب تعیینی یا وجوب تخییری و یا ظهور ادات عموم و اطلاق، نمونه‌هایی از مباحث الفاظ در علم اصول می‌باشند. مباحث زبانی از عمده‌ترین مباحثی است که در علم اصول مطرح شده است. البته گرچه مباحث فلسفی مربوط به زبان، به مثابه غایت اصلی علم اصول مطرح نیست، اما به طور قطع، غایتی که این علم در پی آن است، بدون پرداختن به مباحث زبانی دست‌نیافتنی خواهد بود. از این رو عالمان این علم، چنان

تلاش گسترده‌ای را در این راستا در مباحث مربوط به تحلیل فعلی سخن گفتن یا نگاشتن و توصیف و تبیین‌های زبانی به عمل آورده‌اند که می‌توان این علم را در شمار علوم بی‌حساب آورد که دستاوردهای عظیمی را در باب مباحث زبانی در اختیار قرار داده است.

دوم: بخش دیگری از مباحث علم اصول (بنابر قول صحیح)، ماهیتی غیرلفظی دارند و حول مباحث عقلی هستند. مباحثی از قبیل وجود تلازم بین وجوب مقدمه و وجوب ذی‌المقدمه، مورد حکم بودن دو ضد در عرض هم به نحو ترتیب، مقدمه بودن عدم یک ضد برای وجود ضد دیگر، و یا اجتماع امر و نهی، نمونه‌هایی از مباحث این بخش از علم اصول هستند.

سوم: بخش سوم از مباحث علم اصول به مباحث حجج اختصاص دارد. مباحثی از قبیل حجیت قطع، حجیت ظن و مصادیق آن، مانند ظهورات، اجماع، شهرت و تواتر، نمونه‌هایی از این دست از مباحث علم اصول می‌باشند.

چهارم: این بخش از علم اصول به بررسی دلایلی اختصاص دارد که مجتهد بعد از فحص و جستجو و تأیوس شدن از ادله شرعی، به لحاظ وظیفه عملی بدان می‌رسد (ادله فقهاتی).

پنجم: این بخش از علم اصول به بررسی شرایطی می‌پردازد که بین دو دلیل به لحاظ سند و مدرک و نیز به لحاظ دلالت، دچار تعارض می‌شوند.

البته مباحث دیگری نیز در علم اصول وجود دارد که به عنوان مقدمه و پیش‌نیازهای مباحث آن، مطرح است و عموماً در دانش دیگری و با اهداف مورد نظر اصولیان، مورد بحث قرار نگرفته است. مباحثی نظیر وضع الفاظ و اقسام آن، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد، ماهیت معنای حرفی، حقیقت و مجاز، حقیقت شرعی، صحیح و اعم، حسن و قبح و اعتباریات، نمونه‌هایی از این مباحث به شمار می‌روند.

محقق اصفهانی در بحوث فی الاصول مباحث علم اصول را در ساختاری شامل یک مقدمه و چهار باب، به همراه یک خاتمه، تبویب نموده است:

مقدمه: مشتمل بر مبادی تصویری و تصدیقی علم اصول است. مبادی تصویری، مشتمل بر مبادی تصویری لغوی (شامل مباحث «وضع»، معانی حرفی، انشا و اخبار و علانم حقیقت و مجاز) و مبادی تصویری احکامی (شامل مباحث مربوط به اقسام حکم، اعم از تکلیفی و وضعی و دیگر اقسام حکم) است. مبادی تصدیقی نیز شامل مبادی تصدیقی لغوی (شامل مباحث حقیقت شرعی، صحیح و اعم، امکان اشتراک و استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد) و مبادی تصدیقی احکامی (شامل مباحث امکان اخذ قصد قربت در متعلق امر و عدم آن، ضد و ترتیب، امکان تعلق امر به طبیعت و عدم آن و مرکب یا بسیط بودن وجوب) است.

باب اول: مشتمل بر مسائل اصول عقلی می باشد که شامل مباحث اجزاء، مقدمه واجب و اجتماع امر و نهی است.

باب دوم: مشتمل بر مسائل لفظی می باشد که شامل مباحث مجعولات تشریعی (مثل اوامر و نواهی)، مجعولات تشریعی از حیث تعلق آنها به شرط یا وصف یا ...، موضوعات مجعولات تشریعی و معلقشان از حیث عموم و خصوص، مطلق و مقید و مجمل و مبین است.

باب سوم: مشتمل بر مباحث حجج نظیر حجیت ظهور مطلقاً و ظاهر قرآن خصوصاً، حجیت حکایت السنه، حجیت نقل اجماع و حجیت استصحاب است.

باب چهارم: مشتمل بر مباحث مربوط به تعارض دو حجت به لحاظ دلالت و سند می باشد.

خاتمه: مشتمل بر مباحث مربوط به اصول عملیه (شامل برائت و اشتغال) و نیز مبحث اجتهاد و تقلید است.

محقق اصفهانی، مباحثی نظیر تعریف، موضوع، غرض و تبویب علم اصول را در بخش مقدمه قرار داده است.

اندیشه‌های اصولی محقق اصفهانی

افکار اصولی محقق اصفهانی (ره) به مثابه نقطه عطفی در این علم به شمار می‌رود، به گونه‌ای که بعد از وی همواره آرای او از سوی عالمان اصولی، مورد بحث و نقض و ابرام قرار گرفته است و خواهد گرفت. بی‌تردید محقق اصفهانی از برجسته‌ترین اصولیان، اعم از شیعه و سنی، به شمار می‌آید که به سبب برخورداری از اندیشه‌ای نظام‌مند، مباحث دانش اصول را با چینش و ترتیب منطقی و با توجه به مبادی تصویری و تصدیقی لازم پی‌ریزی کرده، و آنها را در قالبی خاص و روشن، مورد تحلیل و نقادی قرار داده است. دیدگاههای اصولی محقق اصفهانی، برخاسته از مبانی دقیق فلسفی و عقلی است که عمدتاً در مکتب فلسفی حکمت متعالیه صدرایی تعریف شده است. توجه به این نکته از آن جهت دارای اهمیت است که افکار اصولی اصفهانی را مطابق با این دستگاه فلسفی باید تبیین و تحلیل کرد و توجه به آن در ساختارشناسی اصول محقق اصفهانی بسیار اساسی است. با اینکه محقق اصفهانی در اصول، هم به لحاظ ساختاری و هم به لحاظ محتوایی، تغییر و تحولات عمده‌ای ترتیب داده است، اما او را باید از تکامل‌دهندگان مکتب اصولی شیخ اعظم انصاری (ره) به حساب آورد. با وجود این، نمی‌توان تحولاتی را که وی در اصول برجا گذاشته است، نادیده انگاشت. برای مثال، نتیجه عقل‌گرایی محقق اصفهانی در اصول، موجب اختصاص یافتن بابی مستقل به مباحث عقلی گردید که تا پیش از او سابقه نداشت، به طوری که این مباحث معمولاً در خلال مباحث الفاظ مطرح می‌شد. به همین لحاظ است که اصول محقق اصفهانی را باید نقطه عطفی در

مباحث الفاظ به حساب آورد؛ زیرا وی با طرح مباحث عقلی در آن، تکامل ویژه‌ای به آن بخشید.

در این تحقیق، دو اثر مهم اصولی ایشان، یعنی *نهایة الدرایة فی شرح الکفایة* و نیز *الاصول علی نهج الحدیث* که در مجموعه‌ای از آثار وی تحت عنوان *بحوث فی علم الاصول* به چاپ رسیده است، مورد توجه و رجوع بوده است. لازم به ذکر است که کتاب نخست گرچه به نام، شرح کتاب *کفایة الاصول* محقق خراسانی می‌باشد، اما به هیچ‌رو نباید آن را یک شرح صرف به شمار آورد، بلکه بی‌تردید باید گفت که کتاب *نهایة الدرایة* از عمیقترین و پرمایه‌ترین کتب اصولی شیعه در تاریخ آن است که فهم آن بسیار مشکل و صعب است. وی در این کتاب به تبیین و شرح مسائل اصولی و دیدگاه محققان پیشین و بعضاً معاصران خود می‌پردازد و آنگاه با نقدهای عمیق خود در نهایت، دیدگاههای نو و ابداعی خود را ارائه می‌کند.

و اما کتاب دوم، یعنی *الاصول علی نهج الحدیث*، کتاب مستقل محقق اصفهانی در علم اصول است که علاوه بر تغییر و تحولات محتوایی با تغییر ساختاری نیز همراه است که گزارش بویب وی گذشت. اما با کمال تأسف، وی موفق به اتمام این کتاب نشد و تنها تا آخر بحث اجتماع امر و نهی را نگاشته است.

کتاب حاضر در یک نگاه

ابتدا لازم به ذکر است، از آنجایی که تاکنون به طور مشخص بحثی ساختارمند و مستقل تحت عنوان «بررسی عوامل فهم متن» در علم اصول و نیز در هرمنوتیک مطرح نبوده است، موضوع این کتاب، در واقع، در زمره نخستین گامهایی محسوب می‌شود که وظیفه انجام این دست از مباحث را به عهده گرفته است، و بالتبع از نقایص خاص خود برخوردار می‌باشد، و نیازمند گامهای تکمیلی بعدی از سوی عالمان و پژوهشگران در مباحث مربوط به هرمنوتیک و علم اصول است.

ناگفته پیداست که مقایسه دو دیدگاه هرمنوتیکی و اصولی، از آنجایی که در دو پارادایم متفاوت و با انگیزه‌های مختلفی شکل گرفته‌اند و شاید از دغدغه‌های متفاوتی نیز ناشی شده باشند، کار ساده‌ای نیست و از صعوبت و پیچیدگیهای خاص خود برخوردار است، و حتی برخی به عدم امکان آن، باور دارند. به طور کلی اندیشمندان مسلمان، به دانش تفسیر با نگاه استقلالی، و به مثابه علمی مستقل و متمایز که صرفاً به ماهیت تفسیر و اصول و مبانی آن (به طور عام) بپردازد، نظر نکرده‌اند، بلکه عمده موضوعات مطرح در هرمنوتیک، در مباحثی در مقدمه تفسیر قرآن یا در کتب عرفان نظری و مخصوص در علم اصول طرح شده است. از این رو مقایسه هرمنوتیک با مباحث تفسیری عالمان مسلمان تقریباً منحصر است به سنجش و تطبیق آن با مباحث مطرح در علم اصول و نیز مبانی تفسیر قرآن. اما با وجود دواعی و انگیزه‌های متفاوت میان برخی از هرمنوتیست‌ها و اصولیان، می‌توان اغراض مشترکی بین علم اصول و دانش هرمنوتیک یافت. این درست است که غایت اصلی یک عالم اصولی، تبیین فرآیند فهم متن و کشف عوامل دخیل در این پدیده (به طور خاص) نیست، و او صرفاً در پی کشف و بررسی و تبیین مجموعه قواعدی است که به استنباط حکم شرعی منتهی می‌شود و برای تحصیل «حجت» بر حکم شرعی، کارایی دارد، و همچنین درست است که (بویژه) مباحث مربوط به «هرمنوتیک فلسفی» در باب تبیین مقوله فهم و ماهیت آن و طرح مباحث هرمنوتیکی به مثابه یک دانش رسمی و مستقل در حوزه‌های علمی مسلمانان، کمتر سابقه داشته است^۱، اما با وجود این، بخش مهمی از مباحث علم اصول، و بخصوص مباحثی در بخش الفاظ و نیز بخشی از مباحث مربوط به بخش حجج، ماهیتی کاملاً هرمنوتیکی دارند و ارتباط وثیقی بین آنها و مباحث رایج در باب «هرمنوتیک متن» مشاهده می‌شود. این در

۱. البته مباحث علم‌شناسی فلسفی و نیز معرفت‌نفس در فلسفه اسلامی متضمن بسیاری از مباحثی است که به ماهیت و وجودشناسی فهم ارتباط مستقیمی پیدا می‌کند.

حالی است که عمده قواعدی که علم اصول در باب فهم و استنباط متون مقدس (کتاب و سنت) به دست می‌دهد، برآمده از قواعد عرفی حاکم بر فهم متن بوده، که به دلیل جاری و حاکم بودن در فهم متون بشری، در علم اصول، مورد بحث قرار گرفته‌اند. از این رو، همین امر، توجیه‌کننده و صادرکننده روایید انجام پژوهشهای مقایسه‌ای در این زمینه می‌باشد. اینک به منظور روشن ساختن شیوه کار و نیز نوع مباحثی که در این نوشتار مطرح شده است، توجه به موارد زیر لازم به نظر می‌رسد.

الف) هدف این کتاب، تبیین و گزارش هرمنوتیک پل ریکور به طور عام و نیز بیان مبانی و دستگاه اصولی محقق اصفهانی نیست و تنها به بیان عوامل فهم متن از دیدگاه آنان اشاره خواهد شد. البته بدیهی است که در این راستا به مطالبی که از دانش هرمنوتیک و نیز علم اصول، مورد نیاز باشد، اشاره خواهد رفت.

ب) مراد از «متن» در این کتاب، صرفاً متن نوشتاری است و از این رو برای مثال به مباحثی که ریکور در باب فهم کنش (action) و فهم واقعه و گزارش آن (narrative) مطرح کرده، پرداخته نشده است.

ج) دیدگاه ریکور، دیدگاهی بشدت تلفیقی است و از دیدگاههای دیگر اندیشمندان استفاده بسیاری کرده و از آنان تأثیر فراوانی پذیرفته است. به بیان دیگر، او را نمی‌توان به‌سان هایدگر، بنیانگذار یک مکتب نوین هرمنوتیکی به شمار آورد. از این رو آشنایی با اندیشه‌های وی به آسانی امکان‌پذیر نبوده، و اطلاع از نظریات بسیاری از اندیشمندانی که وی از دیدگاههای آنان استفاده کرده است را می‌طلبد. برای مثال برای تبیین و گزارش هرمنوتیک ریکور، آشنایی با مبانی فکری متفکرانی از قبیل شلایرماخر، دیلتای، فرگه، سوسور، هوسرل، فروید، هایدگر، ژان نابر، گادامر، هرش، آستین، سرل، بنویست، اشتراوس، بارت، ریچاردز، ماکس

بلاک، ویمسات، بردزلی و دیگران از ضروریات به شمار می‌رود؛ اما چون این نوشتار در پی گزارش کامل هرمنوتیک ریکور نیست، از این رو در آن صرفاً به حسب نیاز به برخی از این دیدگاهها که در تبیین عوامل فهم متن از دیدگاه ریکور ضرورت دارد، اشارت رفته است.

د) بیان و گزارش دستگاه اصولی محقق اصفهانی، به طور کامل از یک سو، مستلزم آشنایی مبسوط با افکار و مبانی اصولیان پیشین و نیز معاصر وی از قبیل میرزای قمی، شیخ انصاری، آخوند خراسانی، شیخ عبدالکریم حائری، شیخ هادی تهرانی، محقق نایینی و دیگران است و از دیگر سو، آشنایی با مبانی و دیدگاههای فلسفی صدرایی را می‌طلبد. اما چون گزارش این دستگاه اصولی، به هدف این نوشتار است و نه در ظرف آن می‌گنجد، از این رو در مقام بیان عوامل فهم متن در این دستگاه، صرفاً به حسب نیاز به برخی از این دیدگاهها اشاره شده است.

ه) آنچه این کتاب در پی انجام آن است، ابتدا تبیین دیدگاههای پل ریکور و محقق اصفهانی در باب عوامل فهم متن و در انتها مقایسه و بررسی برخی از وجوه اشتراک و افتراق دیدگاههای آن دو با رویکردی مقایسه‌ای با توجه به ظرفیت این نوشتار است. بدیهی است که انجام چنین پروژه‌های مقایسه‌ای در مراحل ابتدایی قرار داشته، و این کتاب از جمله نخستین گامها در این عرصه محسوب شده و تاکنون تحقیقات معتناهی در این باب به منظور مقایسه بین مباحث اصولی و دیدگاههای هرمنوتیکی صورت نگرفته است. البته می‌توان به اظهار نظرهایی کلی و همراه با اجمال و ابهام که در باب امکان مقایسه بین این دو حوزه علمی ابراز شده است، اشاره کرد، اما آنچه حائز اهمیت است، این است که تحقیقاً نمی‌توان به پژوهشی درخور که به طور مستقیم وارد عرصه مقایسه شده، و به سنجش مباحث و مسائل این دو علم پرداخته باشد، اشاره کرد. از این رو این کتاب در مقام مقایسه بین هرمنوتیک و علم اصول از منظر ریکور و اصفهانی، مدعی انجام تحقیقی

کامل و همه‌جانبه در این دو حوزه علمی نیست، اما سعی بر آن داشته است که گامهای نخستین را در این عرصه بپیماید.

به هر حال آنچه از ابداعات این کتاب به شمار می‌رود، در ابتدا ارائه تصویری از عوامل فهم متن از نگاه هرمنوتیک و علم اصول است که دو بخش مستقل از کتاب را به خود اختصاص داده است. بخش سوم نیز به برخی مقایسه‌ها بین این دو متفکر اختصاص یافته است. البته شاید اگر پیش از این، عوامل فهم متن از دیدگاه ریکور و بخصوص از دیدگاه علم اصول به طور عام و از منظر محقق اصفهانی به طور خاص مورد بررسی و تبیین قرار گرفته بود، امکان انجام مطالعات تطبیقی گسترده‌تری در این زمینه فراهم‌تر می‌بود، اما به هر حال این نوشتار مسئولیت انجام هر دو مهم را به عهده دارد و از این رو نمی‌بایست انتظار انجام تحقیقی مستوفا در مطالعات مقایسه‌ای بین این دو علم را داشت، و در واقع باید انجام گامهای دیگری را در این صحنه به انتظار نشست.

در این کتاب در فصل اول به بررسی «عوامل فهم متن» از دیدگاه هرمنوتیکی پل ریکور، در فصل دوم به بررسی «عوامل فهم متن» از دیدگاه اصولی محقق اصفهانی و بالاخره در فصل سوم به سنجش و ارزیابی دیدگاههای ریکور و اصفهانی خواهیم پرداخت. دیدگاههای هر یک در هر فصل، در سه بخش: بررسی «نقش متن در فهم متن»، بررسی «نقش مؤلف در فهم متن»، و بالاخره بررسی «نقش تفسیر و مفسر در فهم متن»، مورد بررسی قرار گرفته است. اینک اشاره‌ای کوتاه به بیان عناوین این فصول می‌نماییم.

فصل اول: عوامل فهم متن از دیدگاه ریکور

در اولین بخش از بررسی عوامل فهم متن، به بررسی نقش متن در فهم آن از منظر ریکور خواهیم پرداخت. در این بخش، ضمن ارائه مدلی زبان‌شناسی

ریکور، به بیان مدل متن از دیدگاه وی بیان خواهیم پرداخت. به این منظور، مباحثی از قبیل جایگاه دیسکورس در هرمنوتیک ریکور و ویژگیها و اقسام آن، چیستی متن و چگونگی تولد آن، تفاوت متن و گفتار، محکی متن، استقلال متن از مؤلف، چیستی استعاره و نقش آن در تکوین معنای متن، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در بخش دوم از این فصل که به بیان نقش مؤلف در فهم متن از دیدگاه ریکور اختصاص یافته است، ضمن بیان دیدگاههای هرمنوتیک سنتی، هرمنوتیک رمانتیک، مکتب ساختارگرایی و هرمنوتیک فلسفی در باب نقش مؤلف در فهم متن، دیدگاه ریکور در این زمینه که مبتنی بر تفکیک بین مؤلف حقیقی و مؤلف ضمنی و استقلال معنایی متن از نیت مؤلف حقیقی است، بیان خواهد شد. در این میان بحثی نیز در باب مغالطه قصدی (intentional fallacy) مطرح خواهد شد.

سومین و آخرین بخش از این فصل به بیان دیدگاه ریکور در باب نقش تفسیر و مفسر در فهم متن خواهد پرداخت. به این منظور، ابتدا به نظریه دور هرمنوتیکی از دیدگاههای شلایرماخر، دیلتای، هایدگر و گادامر اشاره خواهد شد و ضمن بیان نظریه تفسیری ریکور و مبانی آن، دیدگاه وی در باب قوس هرمنوتیکی بیان می‌شود. در پایان این بخش به دیدگاه ریکور در باب امکان رویداد خطا در فهم متن و همچنین امکان کثرت‌گرایی در فهم متن اشاره شده، و مراد از اعتبار فهم و شرایط پذیرش یک تفسیر از دیدگاه وی بیان خواهد شد.

فصل دوم: عوامل فهم متن از دیدگاه محقق اصفهانی

در بخش اول از فصل دوم، یعنی بررسی نقش متن در فهم متن از دیدگاه علم اصول، به مباحثی اشاره خواهد شد که قسمی از آن در مباحث مقدمی علم اصول و برخی دیگر در مباحث مربوط به دلالات و استظهارات مطرح گردیده است. در واقع از مهمترین مباحثی که در علم اصول به آن توجه

شده، پرداختن به نقش و تأثیر متن در فهم آن است. در این بخش به عواملی اشاره می‌شود که در فهم «معنای سمانتیکی» متن، تأثیرگذار هستند؛ یعنی معنایی که به خود متن، از آن نظر که متن است و به الفاظ و ترکیب آنها ارتباط پیدا می‌کند و در علم اصول از آن به عنوان «معنای تصویری» متن، یاد می‌شود.

در بخش دوم از فصل دوم به یکی دیگر از مباحث مهم و عمده مطرح در علم اصول، یعنی نقش و تأثیری که مؤلف در تشکیل متن، و در نتیجه در فهم آن ایفا می‌کند، پرداخته شده است. دیدگاه عمده در نظر اصولیان این است که غایت فهم متن و تفسیر، دستیابی به مراد مؤلف است. در این بخش به بررسی عواملی اشاره می‌شود که در شناخت «نیت مؤلف»، به مثابه مهمترین عامل شکل‌گیری متن و همین‌طور غایت از فهم آن، دخالت دارند. در واقع، مراد از «نیت مؤلف»، همان معنایی است که مؤلف، قصد تفهیم آن را دارد و بر آن است تا با متنی که می‌نویسد، آن معنا را به مخاطبان خود انتقال دهد. در علم اصول از این معنا، با اصطلاح مدلول و «معنای تصدیقی» یا «مراد جدی» متن، یاد می‌شود. در این بخش، دو بحث عمده مورد توجه قرار می‌گیرد: بحث استعمال و بحث مربوط به نقش اراده مؤلف در دلالت‌های متن.

در بخش سوم از این فصل، نقش تفسیر و مفسر در فهم متن از دیدگاه علم اصول مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این بخش به بررسی عواملی خواهیم پرداخت که در تفسیر متن و در «فهم مفسر» و در آنچه مخاطب و مفسر متن از آن در می‌یابد و می‌فهمد، دخالت دارد. بررسی نقش مفسر به مثابه به کاربرنده قواعد و اصول لفظی کشف و فهم معنای متن و نیز تأثیر بیش‌فرض‌های وی در فهم متن از مباحث این بخش است. همچنین از آنجایی که این امکان وجود دارد که فهم خواننده و مفسر در تغایر با مدلول تصویری و نیز مدلول تصدیقی متن یا مراد مؤلف باشد، از این رو به عنوان بخش پایانی، حجیت فهمها و تفاسیر صورت گرفته از متن و چگونگی آنها را بررسی خواهیم کرد.

فصل سوم: سنجش و ارزیابی

فصل پایانی نیز به مقایسه دیدگاههای ریکور و اصفهانی در زمینه‌های مدل متن، تعیین معنای متن، نقش مؤلف در فهم متن و نقش تفسیر و مفسر در فهم متن می‌پردازد.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از زحمات استاد فرزانه جناب استاد آیت‌الله صادق لاریجانی که دوران مدیدی در حوزه و دانشگاه افتخار شاگردی ایشان را داشته و زحمات زیادی را در راهنمایی اینجانب در تألیف این کتاب متقبل شده‌اند، تشکر و قدردانی کرده و به پاس این همه لطف و اکرام بدرانه، خالصانه‌ترین سپاسهایم را نثار ایشان می‌کنم.

نیز کمال قدردانی را از محضر استاد گرامی جناب استاد آیت‌الله علی عابدی شاهرودی دارم که از مهمترین توفیقاتی که خداوند تبارک و تعالی نصیب اینجانب گردانیده، نعمت شاگردی در محضر ایشان بوده است. برای ایشان آرزوی سلامتی از درگاه الهی را دارم.

همچنین از زحمات بی‌دریغ و فداکارانه همسرم، که با صبر و حوصله فراوان خویش اینجانب را یاری داده است، کمال قدردانی و امتنان را دارم و توفیقات روزافزون او را آرزو مندَم.